

عادی‌سازی روابط با اسرائیل

در پرتو تعهد دولت‌ها برای پایان دادن به نقض‌های جدی قواعد آمره حقوق بین‌الملل

محمدامین اسمعیلی • دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

moh_esmaeili@sbu.ac.ir

(نویسنده مسئول)

محمد مهدی شعبانی شادایانی • دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام

m.shabanishadiani@isu.ac.ir

صادق علیه‌السلام، تهران، ایران.

چکیده

یکی از مهم‌ترین یا شاید تنها ضمانت اجرای موجود در برابر نقض‌های شدید قواعد آمره حقوق بین‌الملل، «تعهد دولت‌های ثالث به همکاری برای پایان دادن به نقض‌های شدید قواعد آمره» ذیل ماده ۴۱ طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها است. محتوای دقیق این تعهد در نگاه اول نامشخص است. اهمیت این تعهد به‌خصوص با توجه به گستره و شدت نقض‌های جدی قواعد آمره از سوی اسرائیل در فلسطین، لبنان و ایران آشکار می‌شود و این ضرورت که جامعه بین‌المللی باید برای جلوگیری از جنایات ارتكابی، به‌خصوص تجاوز، نسل‌کشی و جنایت جنگی واکنش موثر نشان دهد. در این نوشتار، با استناد به اسناد بین‌المللی، نشان داده می‌شود که رژیم اسرائیل اکثر قواعد آمره حقوق بین‌الملل را به‌طور فاحش نقض نموده و دولت‌های غیر زیان‌دیده، بر اساس ماده ۴۱ طرح مسئولیت و همچنین فرامین اخلاق و وجدان، تعهد حقوقی به انجام اقدامات موثر علیه اسرائیل با هدف توقف تخلفات این رژیم دارند. محتوای تعهد به همکاری در پرتو واقعیت‌های عینی، عمدتاً دارای ابعاد نظامی، اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک است و با توجه به میزان تاثیر دولت‌ها بر رفتار اسرائیل، مصادیق دقیق این تعهد از دولتی به دولت دیگر متفاوت است. با توجه به وابستگی اسرائیل به تجارت خارجی برای پیش‌برد اقتصاد نسل‌کشی و آپارتاید، وظیفه دولت‌ها تعلیق فوری و همه‌جانبه همکاری اقتصادی و توقف روابط تجاری عادی است، که به وضعیت غیرقانونی اشغالگری کمک کرده و مشروعیت می‌بخشد. در همین راستا، برآمد مقاله نشان می‌دهد عادی‌سازی روابط با اسرائیل به‌طور جدی در تضاد با ماده ۴۱ طرح مسئولیت دولت‌ها است.

واژگان کلیدی: قواعد آمره، جنایت جنگی، نسل‌کشی، حق تعیین سرنوشت، طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها.



مقدمه

تمامی هنجارهای موجود در حقوق بین‌الملل از ارزش و اهمیت یکسانی برخوردار نیستند. برخی از ارزش‌های جامعه بین‌المللی، جایگاه حساس تری نسبت به سایر ارزش‌ها دارند و به تبع آن، قواعد ناظر به آن ارزش‌ها نسبت به قواعد دیگر، در مرتبه‌ای بالاتر می‌باشند. در ادبیات موجود در حقوق بین‌الملل، این هنجارها (نظیر ممنوعیت نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی، تجاوز و...) قواعد آمره نامیده می‌شوند. مفهوم قاعده آمره با مفاهیمی نظیر جامعه بین‌المللی به مثابه یک کل، تعهدات عام‌الشمول، نفع مشترک و... ارتباط نزدیک دارد. برای حفظ این قواعد، ضمانت اجرای محدودی در حقوق بین‌الملل مطرح شده است که آثار مهمی در رعایت این قواعد، در مقام عمل خواهند داشت که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، تعهداتی است که سایر دولت‌ها، غیر از دولت متخلف، نسبت به نقض این قواعد دارند.

وقتی تعهدی نقض می‌شود، رابطه‌ای میان دولت زیان‌دیده و دولت متخلف به وجود می‌آید که عموماً در چارچوب مسئولیت بین‌المللی و قواعد ثانویه حقوق بین‌الملل قابل تبیین است. اما علاوه بر رابطه میان قربانی و متخلف، مسئولیت دولت‌های ثالث که به ظاهر نقش و نفع مستقیمی ندارند، به خصوص درباره نقض‌های فاحش قواعد آمره قابلیت طرح دارد. سخن از رفتارهایی است که وجدان جهانی و عواطف بشری را جریحه دار می‌کنند و به واسطه چنین لطمه‌ای، جامعه بین‌المللی به مثابه کل است که ذی نفع تلقی می‌شود. بارزترین مصداق این بحث در زمان حاضر، نسل‌کشی غزه است که به واسطه عام‌الشمول بودن و آمره بودن ممنوعیت نسل‌کشی، آفریقای جنوبی را به عنوان دولت ثالث، در این جایگاه قرار داده تا علیه رژیم اسرائیل در دیوان بین‌المللی دادگستری اقامه دعوی نماید.

اهمیت این موضوع نه فقط درباره وقایع فلسطین و غزه، بلکه در پرتو سایر رفتارهای رژیم اسرائیل در جنگ علیه لبنان و ایران دوچندان می‌گردد زیرا با وجود تخلفات نظام‌مند و مستمر اسرائیل، حقوق بین‌الملل از مهار این رژیم و حامیان آن ناتوان بوده است. سکوت و انفعال سایر دولت‌ها در قبال فجایع غزه، لبنان و ایران، اگر به لحاظ اخلاقی قابل سرزنش است، از لحاظ حقوقی نیز چالش برانگیز بوده و باید بدان پرداخته شود.

شاید تنها ضمانت اجرای موجود و موثر در برابر نقض‌های جدی قواعد آمره، «تعهد سایر دولت‌ها به همکاری برای پایان دادن به نقض‌های شدید قواعد آمره» ذیل ماده ۴۱ طرح مسئولیت دولت‌ها (۲۰۰۱) باشد. فرضیه پژوهش حاضر این است که به لحاظ پوزیتیویستی، نمی‌توان ضمانت اجرای موثری را در برابر نقض‌های جدی قواعد آمره یافت. هر چند که در سازمان‌های بین‌المللی

تلاش هایی در این باره صورت گرفته است، اما این تلاش ها بیش از آنکه متاثر از رویه دولت ها باشد، متاثر از مبانی دیگری مافوق رویه دولت ها است که آن امر، وجدان و اخلاق است. طرح بحث وجدان و اخلاق لاجرم، بحث تاثیر حقوق طبیعی را بر مبانی نظری قواعد آمره مطرح می سازد.

در این تحقیق نقض های جدی که توسط رژیم اسرائیل صورت گرفته بررسی می شود و تاثیر تعهد کشورهای ثالث به همکاری، در پایان دادن به این نقض ها ارزیابی گشته و مصادیق تعهد به همکاری و محتوای مسئولیت دولت های ثالث روشن می گردد. همچنین، این فرضیه ارزیابی می شود که تعهد به همکاری، مطابق ماده ۴۱ طرح مسئولیت، با عادی سازی روابط با اسرائیل، تا چه اندازه ناسازگار است.

درباره پیشینه این تحقیق، نزدیک ترین کار به موضوع پژوهش حاضر، مقاله «مسئولیت بین المللی تشدید شده برای جرم عادی سازی»^۱ اثر محمد مورسلی^۲ است که در مجله ژانوی^۳ منتشر شده است. در مقاله مزبور نویسنده استدلال می کند که عادی سازی روابط با اسرائیل را نمی توان صرفا به انتخابی تابع حاکمیت و تحت صلاحدید دولت ها فروکاست بلکه عادی سازی، عملی غیر مجاز در حد جرائم بین المللی است، زیرا مستلزم خیانت به حقوق بنیادین ملت فلسطین بوده و باعث تحکیم و گسترش اشغالگری اسرائیل می باشد. (Morsli, 2025, pp. 762-763)

نوآوری پژوهش حاضر این است که با محوریت مسئله فلسطین و جنایات اسرائیل، اساس پارادایم موجود حقوق بین الملل را به چالش می کشد. در واقع این تحقیق صرفا معطوف به مسئله فلسطین نیست، بلکه با روش تحلیلی و رویکرد بنیادین و انتقادی، وقایع فلسطین را آزمایشگاهی برای ارزیابی مشروعیت حقوق بین الملل در نظر و سنجش کارآمدی آن در عمل تلقی می کند.

۱. مسئولیت دولت های ثالث در قبال نقض های شدید قواعد آمره در حقوق بین الملل موجود

در این بخش، مسئولیت دولت های ثالث در قبال نقض های شدید قواعد آمره در حقوق بین الملل فعلی بررسی می شود. به این امر اشاره می گردد که در حقوق بین الملل میان قواعد نوعی سلسله

¹ Aggravated International Liability for the Crime of Normalization

² Mohamed Morsli

³ Zaouli

مراتب وجود دارد و قواعد عالی در این سلسله مراتب باید با ضمانت اجرای ویژه‌ای همراه باشند که همان تعهد دولت‌های غیر زیان‌دیده به همکاری است. همچنین ماده ۴۰ و ۴۱ طرح مسئولیت درباره تعهد به همکاری برای نقض‌های جدی قواعد آمره مورد تبیین قرار گرفته و نشان داده می‌شود که چطور جزئیات این تعهد ابهام دارد و راه رفع این ابهام چیست. علاوه بر این، بحث می‌شود که استناد کمیسیون به رویه دولت‌ها برای اثبات عرفی بودن این تعهد ناکافی بوده و راه جبران این کاستی، رجوع به استدلال عقلی و اصول اخلاقی است.

۱.۱. وجود سلسله مراتب میان قواعد و ضمانت اجرای قواعد برتر

ظهور مفاهیمی از قبیل نفع مشترک، جامعه بین‌المللی و قواعد آمره با بدبینی برخی مواجه شده است. این اعتقاد وجود دارد که این مفاهیم حاکمیت ملی کشورها را تضعیف می‌کنند. در نقطه مقابل باید گفت اگر قرار باشد حقوق بین‌الملل تنها به تعهداتی تقلیل یابد که کشورها با رضایت خود به آن‌ها تن داده‌اند، قواعد آمره و مفاهیمی نظیر نفع مشترک جایگاهی نخواهند داشت. اگر قائل به منافع مشترک و تعهداتی جمعی شویم که تمامی دولت‌ها را ملزم می‌کنند، در این صورت با یک نظم حقوقی شبه مشروطه رو به رو خواهیم بود که در آن اراده دولت‌ها مشروط بوده و مانند حقوق داخلی، سلسله مراتبی میان قواعد وجود خواهد داشت. سخن از شناسایی هنجارهای مشخصی است که برای تامین منافع جمعی، بسیار اساسی هستند و حقوق بین‌الملل باید تکلیف ضمانت اجرای این هنجارها را روشن سازد (Katselli, 2005, pp. 101-102).

یکی از این ضمانت اجراها ماده ۵۳ معاهده وین درباره حقوق معاهدات است. طبق ماده ۵۳ این معاهده، «هر معاهده‌ای که در زمان انعقاد با یکی از قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام در تعارض باشد، باطل است. قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام از نظر این معاهده قاعده‌ای است که جامعه بین‌المللی دولت‌ها، در کل خود، آن را در حد قاعده‌ای که هیچگونه تخطی از حدود آن مجاز نیست، و نمی‌تواند جز با قاعده جدید حقوق بین‌الملل عام، با همان خصوصیات، تغییر یابد، پذیرفته و مورد شناسایی قرار داده است.» (Vienna Convention on the Law of Treaties, 1969, Art. 53) ماده ۵۳ معاهده وین در مقایسه با ماده ۴۱ طرح مسئولیت، به اثر محدودتر نقض قاعده آمره اشاره دارد، از آن جهت که ماده ۵۳ محدود به روابط میان طرف‌های متعاقد است اما اثر ماده ۴۱

طرح مسئولیت که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، ایجاد تعهدی برای تمامی دولت‌هاست. ماده ۴۱ طرح مسئولیت، یکی از مهم‌ترین ضمانت اجراها در واکنش به نقض‌های جدی قواعد آمره می باشد که عبارت است از تعهد به «همکاری برای خاتمه دادن به نقض‌های جدی قواعد آمره از طرق قانونی». این تعهد ذیل تعهد کلی تر همکاری ذیل حقوق بین‌الملل قرار می گیرد (International Law Commission [ILC], 2022, pp. 70-71).

۲.۱. نسبت میان قواعد آمره و تعهدات عام الشمول

نسبت میان قواعد آمره^۴ و تعهدات عام الشمول^۵ از مسائل مهم و تا حدی مبهم در حقوق بین‌الملل است. میان تعهدات عام الشمول و قواعد آمره همپوشانی قابل توجهی وجود دارد (ILC, 2022b, p. 72). از نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل، تمامی قواعد آمره حقوق بین‌الملل تعهدات عام الشمول ایجاد می‌کنند (ILC, 2022b, p. 72). اما به باور برخی درباره تعهدات عام الشمول این صحیح نیست که وصف اساسی آن‌ها تخطی ناپذیر بودن آن‌ها دانسته شود، هرچند که ممکن است برخی از این قواعد چنین ویژگی را دارا باشند. تعهدات عام الشمول تعهداتی هستند که در پی حفظ ارزش‌ها و منافع جمعی می‌باشند. البته ممکن است برخی تعهدات عام الشمول برخلاف قواعد آمره قابل عدول باشند (Picone, 2011, p. 416). ماهیت آمره بودن قواعد حقوق بین‌الملل عام را باید از قابلیت این قواعد برای ایجاد تعهدات عام الشمول، اموری جدا از هم دانست؛ زیرا جنبه‌های «آمره بودن» و «عام الشمول» بودن، هر کدام مسائل خاص خود را ایجاد می‌کنند و به تبع آن، تابع راه حل‌ها و مقررات خاص خود هستند (Picone, 2011, p. 421). واکنش احتمالی تمامی دولت‌ها به نقض قاعده، چه به علت آمره بودن باشد و چه به جهت شدت نقض تعهد، امری است که به طریق عملکرد قواعد ثانویه باز می‌گردد (Picone, 2011, p. 419). در حقوق بین‌الملل، دولت‌ها متعهد نیستند تلاش کنند به نقض یک تعهد خاتمه دهند، صرفاً به این دلیل که آن تعهد ویژگی عام الشمول بودن را دارد، بر خلاف قواعد آمره که چنین تعهدی درباره آن‌ها وجود دارد (Barber, 2022, pp. 15-16). اگر پذیرفته شود که تمامی قواعد آمره تعهدات عام الشمول ایجاد می‌کنند، در عین حال تمامی تعهدات عام الشمول ویژگی آمره بودن را ندارند، این نتیجه حاصل می‌شود که نسبت میان قواعد آمره و تعهدات

⁴ jus cogens

⁵ obligation erga omnes

عام الشمول عموم و خصوص مطلق است، هرچند حتی این نتیجه گیری نیز ممکن است با مخالفت هایی مواجه گردد. (See Tladi, 2018, para. 108-109) در یک کلام، مقتضای ذات قواعد آمره، تفوق و تخطی ناپذیر بودن آن ها با توافق و مقتضای ذات تعهدات عام الشمول، نفع و ارزش جمعی مورد حمایت آن است.

۳.۱. تفاوت ها و مزایای شرح پیش نویس قواعد آمره نسبت به طرح مسئولیت

شرح پیش نویس قواعد آمره از آن رو که مربوط به سال ۲۰۲۲ است، نسبت به طرح مسئولیت در سال ۲۰۰۱، از لحاظ ارجاع و استناد به رویه قضایی غنی تر است. برای نمونه نظر مشورتی دیوان بین المللی دادگستری در قضیه چاگوس که در سال ۲۰۱۹ صادر شده است، در شرح طرح مسئولیت دیده نمی شود اما در شرح پیش نویس قواعد آمره وجود دارد. همچنین قطعنامه هایی در سال های اخیر از طرف مجمع عمومی سازمان ملل صادر شده است که طبیعتاً شرح طرح مسئولیت در سال ۲۰۰۱ نمی توانست به آن ها استناد نماید.

شرح پیش نویس مربوط به قواعد آمره تا حد زیادی محتوای قبلی طرح مسئولیت دولت ها را تکرار می کند، با این حال از سه جهت ادبیات موجود را درباره قواعد آمره به پیش برده است. اول این که بر اساس طرح مسئولیت، تعهد به همکاری بازتابی از روند رو به رشد حقوق بین الملل بود، یعنی قاعده مزبور در حال شکل گیری تلقی می شد و عرفی بودن آن برای کمیته حقوق بین الملل مورد تردید بود، در حالی که در شرح پیش نویس قواعد آمره، این تعهد به عنوان قاعده ای موجود در حقوق بین الملل شناسایی شده است. دوم این که طرح مسئولیت فهرستی از قواعد آمره ارائه نمی داد در حالی که پیش نویس قواعد آمره فهرستی هرچند تمثیلی از قواعد آمره را ارائه می دهد. سوم این که پیش نویس قواعد آمره رهنمودهای بیشتری را درباره معنای تعهد به همکاری، به خصوص در چارچوب عضویت دولت ها در سازمان های بین المللی، به ویژه مجمع عمومی و شورای امنیت مطرح می کند (Barber, 2022, pp. 1-2).

طبق فهرست تمثیلی شرح پیش نویس ۲۰۲۲، قواعد آمره عبارتند از: ممنوعیت تجاوز، نسل کشی، جنایت علیه بشریت، برده داری، شکنجه، تبعیض نژادی و آپارتاید، رعایت قواعد بنیادین حقوق بشردوستانه و حق تعیین سرنوشت. (ILC, 2022a, Con.23, Annex) همان طور که در ادامه

بحث خواهد شد، اسرائیل اکثر این قواعد را به طور فاحش و نظام‌مند نقض نموده است. بنابراین تعهد دولت‌ها به همکاری و تعهد سازمان‌های بین‌المللی به انجام اقدامات موثر، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود.

با توجه به این که کمیسیون حقوق بین‌الملل در پیش نویس قواعد آمره، صریحا می‌گوید حقوق بین‌الملل عرفی رایج‌ترین مبنا برای هنجارهای آمره حقوق بین‌الملل عام می‌باشد (ILC, 2022a, Con.5)، به نظر می‌رسد جایگاه هنجاری این سند عمدتا بیانگر عرف موجود باشد. با این اوصاف و همان طور که در ادامه بحث خواهد شد، جایگاه هنجاری این سند را نمی‌توان به بیان و تدوین عرف موجود فروکاست، به خصوص از آن جهت که تقریبا تمام مصادیق ذکر شده از قواعد آمره در همین پیش نویس (به جز حق تعیین سرنوشت)، عمدتا شامل «ممنوعیت»‌ها هستند، یعنی جنبه سلبی دارند. در واقع رعایت این قواعد مستلزم ترک فعل است. در چنین شرایطی احراز عنصر مادی عرف، آن هم با روش استقرائی، بسیار دشوار خواهد بود و اعتقاد حقوقی است که غلبه خواهد داشت. اما اشکال این است که به خصوص درباره رفتارهای اسرائیل، رویه بسیاری از دولت‌ها (چه سکوت و انفعال و چه حمایت ایجابی) با اعتقاد حقوقی مزبور همخوانی ندارد. نظر به استمرار، وسعت و شدت نقض‌های قواعد گوناگون آمره از سوی اسرائیل، همان طور که در مقدمه ذکر شد، وقایع فلسطین و رویه دولت‌ها نسبت به آن را باید آزمایشگاهی برای راستی آزمایی اعتقاد حقوقی دولت‌ها (به ویژه درباره تعهد به همکاری) دانست.

۴.۱. شرایط و محدودیت‌های تعهد به همکاری ذیل ماده ۴۰ و ۴۱ طرح مسئولیت

مطابق بند ۱ ماده ۴۰ طرح مسئولیت «این فصل بر مسئولیت بین‌المللی ناشی از نقض جدی تعهد دولت‌ها، ناشی از قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام اعمال می‌شود.» مطابق بند ۲ همین ماده «نقض چنین تعهداتی در صورتی جدی است که با قصور فاحش یا نظام‌مند دولت مسئول در ایفای تعهد خود همراه باشد.» (ILC, 2001a, Art. 40) بنابراین مسئولیت دولت‌ها ذیل این فصل، دو شرط دارد: ۱- آمره بودن قاعده ۲- جدی بودن نقض. برای ایجاد تعهدات ماده ۴۱ هر دو شرط باید وجود داشته باشد. در اهمیت این بحث، به تعبیری می‌توان گفت قواعد آمره مهم‌ترین قواعد در حقوق بین‌الملل هستند و نقض‌های جدی این قواعد، قبیح‌ترین تخلفاتی هستند که ممکن است از قواعد

موجود صورت گیرد، بنابراین ضمانت اجرای آن، یعنی تعهد به همکاری، مهم‌ترین و شاید تنها ابزاری است که حقوق بین‌الملل برای صیانت از اساسی‌ترین ارزش‌های خود در اختیار دارد. بنابراین هر نوع تردید یا انکار نسبت به تعهد به همکاری، بنیان‌های حقوق بین‌الملل را متزلزل خواهد کرد.

مطابق بند ۱ ماده ۴۱ طرح مسئولیت، «دولت‌ها باید با یکدیگر همکاری کنند تا از طریق راه‌های مجاز، به هر نقض جدی در معنای ماده ۴۰ خاتمه دهند.» مطابق بند ۲ همین ماده «هیچ دولتی نباید وضعیتی را که به موجب نقض جدی در معنای ماده ۴۰ به وجود آمده است، به عنوان وضعیتی قانونی شناسایی کند و نباید برای تداوم آن وضعیت مساعدت یا کمک نماید.» ماده ۴۱ تعهد به همکاری را منوط به وارد شدن زیان به دولت‌ها نمی‌داند، بنابراین تعهد به همکاری برای دولت‌ها وجود دارد صرف نظر از این‌که تحت تاثیر نقض جدی قرار گرفته یا نگرفته باشند (ILC, 2001b, p. 114). همچنین قید «راه‌های مجاز» در این تعهد حاکی از آن است که دولت‌ها نمی‌توانند در واکنش به نقض‌های جدی قواعد آمره، قواعد دیگری را نقض نمایند. بنابراین اقدامات متقابل^۶ که در بدو امر اقداماتی غیرمجاز هستند (ILC, 2001a, Art. 49.2)، اختصاص به دولت‌های زیان‌دیده دارد، همان‌طور که در بند ۱ ماده ۴۹ طرح مسئولیت، این حق برای دولت‌های «زیان‌دیده» در نظر گرفته شده است. بنابراین تعهد به همکاری امری کاملاً جدا از اقدامات متقابل است. باید توجه داشت دولت‌هایی نظیر فلسطین، لبنان، یمن، ایران، سوریه و... که از تخلفات اسرائیل متضرر شده‌اند، حق تمسک به اقدامات متقابل را دارند و تحلیل فوق ناظر به دولت‌های ثالث است.

۵.۱. مراقبت مقتضی به منزله تعهد به وسیله

تعهد دولت‌ها ذیل بند ۱ ماده ۴۱ تعهدی ایجابی است. منطوق این ماده نه نحوه استفاده از وسایل، بلکه بیانگر نتیجه نهایی یعنی پایان دادن به نقض‌های جدی مشمول ماده ۴۰ است. به این دلیل که اوضاع و احوال در شرایط مختلف متفاوت است، این بند درباره این‌که دولت‌ها دقیقاً باید چگونه با یکدیگر همکاری نمایند، وارد جزئیات نمی‌شود. این همکاری می‌تواند در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی، مثلاً سازمان ملل یا خارج از آن باشد (ILC, 2001b, p. 114). با وجود این که منطوق بند ۱ ماده ۴۱ ناظر به نتیجه است، تعهد به همکاری برای پایان دادن به نقض‌های جدی قواعد آمره

⁶ Countermeasures

را باید تعهد به وسیله دانست، مخصوصاً از آن جهت که تحقق نتیجه منوط به همکاری دولت هاست و نه اقدام منفرد یک دولت.

عدم ورود به جزئیات درباره انجام یک تعهد، زمینه را برای عدم انجام آن یا انجام غیر موثر و ناکافی آن فراهم می‌سازد. رهنمودهای بسیار اندکی وجود دارد درباره این که دولت‌ها برای انجام این تعهد دقیقاً باید چه کنند. این فقدان رهنمود، مانعی جدی برای ایجاد یک دکترین کارآمد درباره قواعد آمره بوده است (Barber, 2022, p. 3). هر چه تعهدی کلی‌تر و جزئیات درباره آن نامعین‌تر باشد، تشخیص و احراز اجرای آن تعهد دشوارتر می‌شود. در چنین شرایطی دولت‌ها بسیار آسان‌تر می‌توانند از انجام تعهد شانه خالی کنند. در مقابل، چنین ابهامی حتی می‌تواند باعث شود که بدون دلیل روشن و محکم، دولت‌ها یکدیگر را به نقض یا کم کاری در انجام این تعهد متهم نمایند زیرا آستانه انجام یا عدم انجام تعهد در چنین شرایطی مبهم است. اعمال استانداردهای دوگانه در چنین شرایطی بسیار آسان می‌گردد. مثلاً ممکن است دولت‌هایی (نظیر دولت‌های اروپایی) در قبال دولتی (همانند اسرائیل) که قواعد آمره را به طور شدید نقض کرده، به صرف محکومیت و ابراز نگرانی اکتفا کنند اما در قبال دولت دیگر (مثل روسیه) که قاعده مشابه را حتی با شدتی بسیار کم تر نقض کرده است، تا حد کمک نظامی به دولت قربانی (نظیر اوکراین) هم پیش بروند. تردیدی نیست که این استانداردهای دوگانه بسیار آسان می‌توانند تحت تاثیر اغراض سیاسی قرار گیرند.

در عین حال می‌توان در چارچوب اوضاع و احوال ویژه هر مورد، از طرقی عدم همکاری را احراز نمود. برای مثال اگر اکثر دولت‌ها در واکنش به اتفاقی رفتاری مشابه را داشته باشند، رویکرد معدود دولت‌هایی که با اکثریت همخوانی یا با سایرین هماهنگی ندارد، ممکن است تحت شرایطی نقض تعهد به همکاری تلقی شود. در این باره مفهومی به نام مراقبت مقتضی⁷ وجود دارد. در حقوق بین‌الملل محیط زیست، حقوق بین‌الملل سرمایه گذاری، حقوق دریاها و حقوق بشر از معیار مراقبت مقتضی استفاده شده است تا برای تعهداتی که نامعین و مبهم هستند، محتویات و جزئیات بیشتری تعیین شود (Barber, 2022, p. 20). هسته اصلی مراقبت مقتضی، همان مفهومی است که دیوان در رأی کانال کورفو بیان می‌کند: «تمام دولت‌ها متعهدند که اجازه ندهند از سرزمینشان بر

⁷ Due diligence

خلاف حقوق سایر دولت‌ها استفاده شود» (International Court of Justice [ICJ], 1949, p. 22). به همین ترتیب می‌توان از معیار مراقبت مقتضی استفاده کرد تا تعهد به همکاری برای پایان دادن به نقض‌های شدید قواعد آمره را از لحاظ محتوایی غنی‌سازی نمود (Barber, 2022, p. 20).

در رای توافقی سال ۲۰۰۷، در پرونده اعمال کنوانسیون پیشگیری و مجازات جرم نسل‌کشی، درباره تعهد به پیشگیری از نسل‌کشی، از نظر دیوان، این تعهد، تعهد به وسیله است و نه تعهد به نتیجه. نمی‌توان از دولت‌ها انتظار داشت که ضرورتاً در جلوگیری از نسل‌کشی موفق باشند، بلکه باید گفت تعهد دولت‌ها این است که تمامی امکانات موجود را به کار گیرند و تا حد امکان از نسل‌کشی جلوگیری کنند. پس نمی‌توان گفت یک دولت فقط به دلیل این‌که نتوانسته به نتیجه مطلوب دست یابد مسئولیت دارد، بلکه باید گفت اگر دولتی به وضوح از به کارگیری تمامی امکانات موجود و انجام اقدامات ممکن که تحت صلاحیت و اقتدار آن است قصور ورزد، اقداماتی که می‌توانستند در جلوگیری از نسل‌کشی نقش داشته باشند، در این صورت آن دولت مسئول است. در همین راستا دیوان به مفهوم «مراقبت مقتضی» اشاره می‌کند که دربردارنده ارزیابی انضمامی^۸ است. در ارزیابی انضمامی این‌که آیا دولتی به درستی تعهد مربوطه را انجام داده است، عوامل متعددی دخیل هستند. یکی از مهم‌ترین این عوامل، میزان اشراف، نفوذ و تاثیر دولت مربوطه بر رفتار افرادی است که ممکن است مرتکب نسل‌کشی شوند. خود این عامل وابسته به عوامل دیگری نظیر عامل جغرافیایی است؛ مثلاً میزان دوری یا نزدیکی به حادثه یا افراد مربوطه. در کنار عامل جغرافیایی، عوامل حقوقی نیز در این ارزیابی دخیل هستند. گفتنی است که هر دولت باید طبق قواعد موجود حقوق بین‌الملل اقدام نماید (ICJ, 2007, para. 430).

مراقبت مقتضی نوعاً نیازمند رابطه‌ای میان دولت متعهد و مرتکب عمل متخلفانه بوده است. با این حال درباره تعهد به همکاری برای پایان دادن به نقض جدی قواعد آمره، فرض کمیسیون این نیست که میان دولت‌های ثالث و مرتکبان عمل متخلفانه ضرورتاً باید رابطه‌ای وجود داشته باشد. تاکید بر تعهد «تمامی دولت‌ها» در اسناد و آراء حاکی از آن است که چنین تعهدی منوط به وجود رابطه‌ای میان دولت‌های ثالث و مرتکبان نیست. البته این امکان وجود دارد که دولت‌هایی که با

⁸ Assessment in concreto

مرتکبان روابطی خاص دارند، تعهدات بیشتری داشته باشند (Barber, 2022, pp. 21-22). به نظر می‌رسد تعهد به همکاری به منزله تعهد به وسیله و در چارچوب مراقبت مقتضی، از دولتی به دولت دیگر متفاوت باشد. برای مثال درباره نسل کشی غزه، عملکرد مورد انتظار از دولتی همانند آفریقای جنوبی نمی‌تواند مشابه دولت‌هایی نظیر آمریکا یا دولت‌های اروپایی باشد. روشن است هر یک از این دولت‌ها از طرق گوناگون، اعم از فعل یا ترک فعل، می‌توانند بر اراده اسرائیل اثر گذار باشند.

۶.۱. تعهد به همکاری در چارچوب نظام ملل متحد

از نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل و دیوان بین‌المللی دادگستری، نظام سازمان ملل متحد بهترین چارچوب جهت فراهم کردن زمینه همکاری برای جلوگیری از نقض جدی قواعد آمره است (ILC, 2022b, p. 72). این سازمان از سه طریق می‌تواند در این زمینه ایفای نقش کند: ۱. شورای امنیت ۲. مجمع عمومی و ۳. تعهدات منشور برای دولت‌ها.

شورای امنیت از طریق اختیاراتی که طبق ماده ۴۱ و ۴۲ منشور دارد، می‌تواند در برابر نقض شدید قواعد آمره واکنش نشان دهد. طبق ماده ۴۱ منشور «شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد چه اقداماتی که شامل استفاده از نیروهای مسلح نباشد، می‌تواند به کار گرفته شود تا به تصمیماتش اثر ببخشد، و می‌تواند از اعضای ملل متحد بخواهد که این اقدامات را انجام دهند. این اقدامات می‌توانند شامل توقف کامل یا جزئی روابط اقتصادی، راه آهن، روابط دریایی، هوایی، پستی، تلگرافی، رادیویی و سایر راه‌های ارتباطات و قطع روابط دیپلماتیک باشد» (UN Charter, Art. 41).

طبق ماده ۴۲ «اگر شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات مقرر در ماده ۴۱ ممکن است ناکافی باشند یا ناکافی بودن آن‌ها اثبات شود، می‌تواند اقدام به عملیات با استفاده از نیروهای هوایی، دریایی یا زمینی نماید که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری هستند. این عملیات ممکن است شامل تظاهرات نظامی، محاصره، و عملیات دیگر با استفاده از نیروهای زمینی، هوایی و دریایی اعضای ملل متحد باشد.» (UN Charter, Art. 42) با توجه به ماده ۴۲ می‌توان گفت شورای امنیت برای جلوگیری از نقض‌های شدید قواعد آمره، اختیارات بیشتری در مقایسه با مجمع عمومی دارد. باید توجه داشت تمام مصادیق قواعد آمره مستقیم یا غیرمستقیم به صلح و امنیت

بین‌المللی ارتباط دارند مخصوصاً اگر تقض‌های قواعد مزبور شدید و نظام مند باشند. از این جهت مصادیق ماده ۴۱ طرح مسئولیت ذیل ماده ۴۱ منشور نیز قابل طرح است و این دو ماده هم‌پوشانی دارند.

هرچند ظاهر ماده ۴۱ منشور حاکی از آن است که تصمیمات مزبور از اختیارات شورای امنیت می‌باشد و مستقیماً تکلیفی برای سایر دولت‌ها ایجاد نمی‌کند، اما باید گفت تکلیف اصلی در واقع به دوش خود دولت‌ها و سازمان ملل در عرض یکدیگر است؛ تصمیمات شورای امنیت، امری است که صرفاً طریقت دارد و نه موضوعیت. شورای امنیت وضع قاعده نمی‌کند، بلکه تصمیماتی موردی می‌گیرد که با توجه به ماده ۲۵ منشور، برای دولت‌ها الزام‌آور است. این تصمیمات مطابق بند ۲ ماده ۲۴ منشور، باید در چارچوب اصول و اهداف ملل متحد باشد. همچنین درباره کارکرد شورای امنیت، ماده ۲۴ به وضوح از واژه duty یعنی «تکلیف» استفاده می‌کند که نشان می‌دهد شورای امنیت بیش از آنکه آزادی و اختیار داشته باشد، «مسئولیت و تکلیف» دارد.

باید توجه داشت حتی دیوان بین‌المللی دادگستری به منزله نهادی قضایی، هم به لحاظ حکمی و هم به لحاظ موضوعی، صرفاً کاشف است. احراز وقایع و تطبیق قواعد امری است که ماهیت آن کشف است و نه وضع. وقتی نهادی قضایی مانند دیوان بین‌المللی دادگستری، صرفاً کاشف باشد، به طریق اولی نهادی سیاسی و غیرقضایی مانند شورای امنیت که تصمیمات موردی می‌گیرد، باید در چارچوب قواعد و الزامات موجود عمل کند. در حقیقت اقدامات شورای امنیت، صرفاً بیانگر انجام وظایف و تکالیف عینی و «از پیش موجود» است، بدین معنا که چه شورای امنیت در عمل، در انجام وظایف خود موفق باشد و چه نباشد، «تکلیف» و «تعهد» به قوت خود باقی است. وجود یک تعهد حقوقی در عالم ثبوت، منوط به تشخیص شورای امنیت نیست.

این امر به خصوص در قطعنامه مجمع عمومی، تحت عنوان «اتحاد برای صلح» (UN General Assembly [UNGA], 1950)، مورد اشاره قرار گرفته است. مطابق این قطعنامه، وظایف شورای امنیت متعلق به اعضای ملل متحد است و قصور شورای امنیت در انجام مسئولیت‌های خود، دولت‌ها و سازمان ملل را از تکلیف خود برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی معاف نمی‌سازد. با

وجود این که قطعنامه‌های مجمع عمومی فی‌نفسه الزام‌آور نیستند، اما می‌توانند از لحاظ حقوق بین‌الملل عرفی، انعکاسی از اعتقاد حقوقی دولت‌ها باشند.

همچنین، با توجه به ماهیت سیاسی شورای امنیت و اختیار اعضای دائم برای حق وتو، به نظر می‌رسد مجمع عمومی بستر مناسب‌تری برای تشخیص اقدامات لازم برای خاتمه دادن به نقض‌های جدی قواعد آمره باشد. احتمال واکنش قاطع شورای امنیت به بسیاری از نقض‌های شدید قواعد آمره به علت احتمال وتوی یکی از اعضای دائم، به شدت محدود شده که جنگ یمن یکی از موارد آن است (Barber, 2022, pp. 2-3). اگر شورای امنیت به هر دلیلی نتواند اقدامات لازم را انجام دهد، انجام تعهد دولت‌ها از راه‌های دیگر، به خصوص مجمع عمومی نفی نمی‌شود (Barber, 2022, p. 23). مجمع عمومی از راه‌های گوناگون می‌تواند در پایان دادن به نقض‌های جدی قواعد آمره نقش آفرینی کند، از قبیل محکومیت جنایات مربوطه و تعیین عناوین حقوقی برای آن اقدامات، توصیه نمودن و تقاضای گزارش از شورای امنیت، توصیه به تحریم و انکار مشروعیت نظام سیاسی که مسئول جنایات است و... (Barber, 2022, pp. 25-33) اعمال تحلیل فوق به خصوص درباره جنایات رژیم اسرائیل اهمیت دارد، از آن جهت که استفاده مکرر آمریکا از اختیار وتو در شورای امنیت، اسرائیل را در حاشیه ای امن قرار داده و زمینه استمرار و تشدید نقض قواعد آمره را فراهم نموده است. بنابراین استفاده حداکثری از ظرفیت‌های مجمع عمومی از لوازم تعهد به همکاری است.

با توجه به رفع ابهام حدودی (و ناکافی) از ماده ۴۱ طرح مسئولیت به وسیله منشور، هر یک از دولت‌ها ممکن است به علت عدم همکاری در این چارچوب مسئول شناخته شوند. یکی از تعهداتی که به موجب تعهد به همکاری برای پایان دادن به نقض‌های جدی قواعد آمره ممکن است ایجاد شود، حمایت از قطعنامه‌هایی است که درباره وقایع مرتبط از سوی سازمان ملل صادر می‌شود (Barber, 2022, p. 22). قطعنامه‌های سازمان ملل می‌توانند از عوامل بازدارنده باشند. بنابراین قصور دولت‌ها برای دادن رای به قطعنامه‌هایی که می‌توانند در جلوگیری یا کاهش نقض شدید قواعد آمره نقش داشته باشند، می‌تواند برای آن دولت‌ها مسئولیت ایجاد کند. در چنین شرایطی دولت‌ها نمی‌توانند از خود این‌گونه دفاع کنند که اگر از قطعنامه مربوطه حمایت می‌کردند، باز معلوم نبود که آن قطعنامه در نهایت به تصویب برسد یا اگر به تصویب می‌رسید معلوم نبود که در جلوگیری از

نقض شدید قواعد آمره موثر باشد. همین که این احتمال وجود داشته باشد که قطعنامه‌ای می‌توانست موثر واقع شود، کافی است برای آن که قصور دولت‌ها در این باره برای آن‌ها مسئولیت ایجاد کند (Barber, 2022, pp. 24-25).

طبق قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی، هر دولتی وظیفه دارد که مطابق مقررات منشور، از طریق اقدامات مجزا یا مشترک، تحقق اصل برابری حقوق و حق تعیین سرنوشت را بهبود بخشد و به سازمان ملل در انجام مسئولیت‌های خود کمک نماید (UNGA, 1970, pp. 123-124). دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی درباره دیوار حائل به قطعنامه مزبور استناد کرده است (ICJ, 2004, para. 156). باید توجه داشت که حق تعیین سرنوشت یکی از قواعد آمره حقوق بین‌الملل است (ILC, 2022a, Con. 23, Annex). دیوان در قضیه دیوار حائل تمامی دولت‌ها را متعهد می‌داند که ضمن رعایت منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل، تلاش کنند هر مانعی را که ساخت دیوار حائل برای حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین ایجاد می‌کند از میان بردارند (ICJ, 2004, para. 159). درحالی که در نظر مشورتی دیوار حائل و نظر مشورتی چاگوس، دیوان صریحاً به قواعد آمره اشاره نمی‌کند، لکن هنجارهایی که دیوان در قبال آن‌ها تعهد به همکاری را مطرح کرده، وصف آمره دارند (ILC, 2022b, p. 72).

برخی بر این باورند که تعهد به همکاری، از آن‌جا که فرعی بر ممنوعیت نقض قواعد آمره است، به خودی خود یک قاعده آمره تلقی می‌شود و اعضای دائم شورای امنیت را ملزم می‌کند قطعنامه‌هایی را که مربوط به نقض جدی قواعد آمره هستند، به‌طور مکرر وتو نکنند (Essawy, 2020, p. 333). اجمالاً دولت‌ها باید تمامی اقدامات ممکن را انجام دهند و تمام امکانات موجود را به کار گیرند. به خصوص در پرتو این‌که کمیسیون حقوق بین‌الملل و دیوان بین‌المللی دادگستری، همکاری در چارچوب سازمان ملل را ترجیح می‌دهند، فهم این امر دشوار است که چطور امکان دارد اعضای دائم شورای امنیت، قطعنامه‌ای را که به دنبال پایان دادن به نقض جدی قواعد آمره است وتو کنند، بدون این‌که تعهد به همکاری را زیر پا گذاشته باشند. حداقل می‌توان گفت دولت‌هایی که به دلایلی از همکاری امتناع می‌ورزند، باید برای رویکرد خود توجیه کافی ارائه دهند (Barber, 2022, p. 22).

مثال های فراوانی از قطعنامه های سازمان های بین المللی به خصوص سازمان ملل وجود دارد که تعهد به همکاری برای خاتمه دادن به نقض های جدی قواعد آمره را نمایان می سازد (ILC, 2022b, p. 73). بسته به نوع نقض و نوع قاعده آمره مورد بحث، نظام جمعی ملل متحد چارچوبی ارجح برای اقدامات مشترک است. ترجیح دارد که سازمان ملل و بالاخص شورای امنیت تشخیص دهند که برای خاتمه دادن به نقض جدی قاعده آمره، چه اقداماتی باید انجام شوند (ILC, 2022b, p. 72).

سایر سازمان های بین المللی نیز می توانند اقداماتی را در این باره انجام دهند مشروط بر آن که تحت صلاحیت و اختیارات خود عمل نمایند (ILC, 2022b, p. 73). جایی که یک سازمان بین المللی صلاحیت لازم را برای اقدام دارد، تعهد به همکاری این تکلیف را برای دولت های عضو آن سازمان ایجاد می کند که اقدام لازم را با نظر به صلاحیت سازمان مربوطه برای خاتمه دادن به نقض جدی قاعده آمره انجام دهند (ILC, 2022b, pp. 75-76). با توجه به تداوم جنایات اسرائیل و گسترش آن به کشورهای متعدد، عملکرد سازمان های بین المللی، به خصوص سازمان ملل متحد در برابر نقض های فاحش قواعد آمره حقوق بین الملل، به وضوح ناکافی بوده است. این امر بار دیگر نشان می دهد مسئولیت مستقیم دولت ها در قبال این تخلفات ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

۷.۱. استناد ناکافی کمیسیون حقوق بین الملل به رویه دولت ها و جبران این کاستی با رجوع به استدلال عقلی و اصول اخلاقی

ممکن است تعهد ایجابی دولت ها برای همکاری طبق حقوق بین الملل عام زیر سوال رود و گفته شود که بند ۱ ماده ۴۱ طرح مسئولیت، انعکاسی از تحول رو به رشد حقوق بین الملل است نه این که بیان یک قاعده عرفی موجود باشد. اما طبق نظر کمیسیون حقوق بین الملل، واقعیت آن است که چنین همکاری به خصوص در چارچوب سازمان های بین المللی در واکنش به شدید ترین نقض های قواعد حقوق بین الملل صورت می گیرد و غالباً تنها راه چاره و ضمانت اجرای موثر در قبال نقض های شدید است (ILC, 2001b, p. 114). این که «چنین همکاری صورت می گیرد» بیان اجمالی و ناکافی عنصر مادی قاعده عرفی است. این که چنین همکاری غالباً «تنها راه چاره و ضمانت اجرا»

است، بیان یکی از توجیهات مستدلی است که عنصر معنوی یا اعتقاد حقوقی احتمالا بر آن مبتنی است.

توضیح آن که اعتقاد حقوقی به یک قاعده از دو حال خارج نیست. یا امری جزمی و غیرمستدل و یا امری مستدل است. در حقوق بین الملل موجود «مستدل بودن» به عنوان یکی از ارکان تشکیل دهنده یک قاعده عرفی مطرح نمی شود. با این حال ضمن توجه به این که ممکن است یک قاعده عرفی، غیرمستدل باشد، اشاره به استدلال و توجیه اعتقاد حقوقی دولت ها می تواند یکی از راه های - ولو ناکافی - اثبات اعتقاد حقوقی دولت ها باشد. این که چنین همکاری غالبا «تنها راه چاره و ضمانت اجرا» است، همان توجیه مستدلی است که احتمال عرفی بودن بند ۱ ماده ۴۱ را تقویت می کند، هر چند به لحاظ پوزیتیویستی، لزوما اعتقاد حقوقی را اثبات نمی کند.

پرسشی که ممکن است مطرح شود این است که اساسا چرا باید به استدلال و توجیه اعتقاد حقوقی دولت ها استناد نمود تا وجود یک قاعده عرفی را اثبات کرد؟ در پاسخ باید گفت روش حقوق بین الملل، به خصوص در مقام اثبات قاعده عرفی، معمولا روشی استقرائی است و استقراء به لحاظ منطقی یقین آور نیست. استناد به توجیه و استدلال اعتقاد حقوقی دولت ها به یک قاعده عرفی می تواند تاحدی جبران کننده ضعف استقراء ناقص باشد.

علاوه بر این، مشکل دیگر استقراء این است که رویه دولت ها با وجود این که از جهاتی متحدالشکل است، از جهاتی دیگر می تواند تفاوت هایی داشته باشد. دولت ها در موقعیت های متفاوتی قرار می گیرند. هیچ دو واقعه ای در عرصه روابط بین الملل، با یکدیگر کاملا یکسان نیستند، بلکه همواره تفاوت هایی وجود دارد. دولت ها در بسیاری از اوقات بر اساس منافع ملی خود عمل می کنند و در برخی دیگر از موارد، عمل شان بر اساس اعتقاد حقوقی است و حتی در مواقعی مبتنی بر هیچ یک از موارد مذکور نیست! استقراء محض چگونه می تواند نشان دهد که رویه متکثر دولت ها با وحدتی نیز همراه است اگر فقط این احتمال وجود داشته باشد که جهت اصلی رویه دولت ها ناظر به جنبه خاص و اوضاع و احوال ویژه هر رویداد است که به رویدادهای به ظاهر مشابه دیگر قابل تسری نیست؟ اگر اینگونه باشد، یعنی اگر رویه به ظاهر مشابه و متحدالشکل دولت ها، ناشی از جهات و جنبه های غیرمشترک وقایع باشد، در این صورت «شباهت» ها یا به عبارت دیگر

«متحدالشکل» بودن، صرفاً امری تصادفی خواهد بود. در چنین شرایطی وجود قاعده عرفی به طور جدی زیر سوال می رود. استناد به توجیه و استدلال زیربنایی اعتقاد حقوقی دولت‌ها در چنین مواردی می‌تواند نشان دهد که چطور برخی تفاوت‌ها فرعی هستند و چگونه همان جنبه «متحدالشکل»، وجه اصلی رویه دولت‌هاست.

با این‌که در زمان پذیرش مواد طرح مسئولیت دولت‌ها، کمیسیون تردید خود را درباره عرفی بودن بند ۱ ماده ۴۱ ابراز نمود، اکنون از نظر کمیسیون وجود چنین قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل شناسایی شده است (ILC, 2022b, p. 71). برخی صاحب‌نظران معتقدند طی ۲۰ سال پس از تصویب، اظهارات در فرایندهای تقنینی بین‌المللی و برخی آراء قضایی نشان می‌دهند که دولت‌ها این تعهد را بیشتر به‌منابۀ بخشی از حقوق بین‌الملل موجود تلقی کرده‌اند و مخالفت معناداری نیز با وضعیت حقوقی آن ابراز نشده است؛ حال آن‌که در موضوعات مشابه، دولت‌ها هرگاه نسبت به تعهد به همکاری تردید داشته‌اند، صراحتاً اعتراض خود را ابراز نموده‌اند، امری که در مورد بند ۱ ماده ۴۱ رخ نداده است (Essawy, 2020, pp. 325-329).

با این حال، از نگاه برخی صاحب‌نظران، این ادعا هنوز محل اختلاف است. برخی نویسندگان بر این باورند که رویه دولت‌ها در راستای اثبات چنین تعهدی خیلی پرشمار نیست و احراز اعتقاد حقوقی دولت‌ها به این تعهد دشوار است. در میان دولت‌ها به خصوص آمریکا، اسرائیل و تا حدی انگلیس با وجود چنین تعهدی صریحاً مخالفت کرده‌اند. البته سایر دولت‌ها، از نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل، مبنی بر عرفی بودن تعهد مزبور، حمایت کرده‌اند و برخی نیز نفی و ایجاباً اظهار نظری نکرده‌اند و برخی دیگر نیز از کمیسیون خواسته‌اند تا شواهد و ادله بیشتری برای اثبات عرفی بودن این تعهد ارائه دهد (Barber, 2022, pp. 16-17). برخی دولت‌ها تهیه پیش نویس قواعد آمره را امری شتابزده دانستند و به علت عدم مشورت یا مشورت ناکافی با دولت‌ها و همچنین ناکافی بودن ارجاع به رویه دولت‌ها، از آن انتقاد کرده‌اند. برای نمونه نماینده اسلواکی بر این باور است که نتیجه‌گیری عجولانه و شتابزده بعید است با موفقیتی همراه باشد (Barber, 2022, p. 17).

در مقابل باید هر نوع شتاب و عجله را در این باره تا حدی مورد تحسین قرارداد. سخن از نقض‌های شدید قواعدی است که بخش مهمی از آن‌ها به حیات و حقوق بنیادین انسان‌ها در

مقیاسی وسیع ربط دارد. عدم شتاب و واکنش سریع و به موقع نسبت به این حوادث با حداقل کارآمدی مورد انتظار از حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی منافات دارد. نهادهای بین‌المللی اگر نتوانند نسبت به نقض شدید و نظام‌مند مهم‌ترین هنجارهای حقوق بین‌الملل یعنی قواعد آمره واکنش درخور و به موقع نشان دهند، ادبیات حقوقی را در این زمینه پیش ببرند و راه‌های چاره‌ای را پیش بینی نمایند، از انجام حداقلی وظایف خود، به خصوص درباره مهم‌ترین امور ناتوان بوده‌اند. در این میان، زیاده روی در پایبندی به رویکرد پوزیتیویستی و گره زدن احراز وجود یک تعهد حیاتی به «رویه دولت‌ها» که تحت تاثیر اغراض سیاسی، جانبداری، بی‌تفاوتی و استانداردهای دوگانه قرار دارد، خود یکی از مهم‌ترین عوامل تعلل و اهمال در ارتقای وضعیت حقوق بین‌الملل است.

واقعیت آن است که هم در شرح طرح مسئولیت دولت‌ها و هم در شرح پیش نویس قواعد آمره، ارجاع و استناد به «رویه دولت‌ها» برای اثبات عرفی بودن تعهد به همکاری برای نقض‌های جدی قواعد آمره، فراوانی چندانی ندارد و به لحاظ استقرائی چندان قوی و مستحکم نیست. می‌توان گفت رویه دولت‌ها (چه قصور و چه سکوت) به خصوص در قبال جنایات اسرائیل، در غزه، لبنان و ایران در جهت تضعیف این تعهد بوده است.

برخلاف برخی دولت‌ها که با اظهارات خود تعهد به همکاری را تاحدی تضعیف نمودند، دادگاه‌ها و محاکم بین‌المللی در آراء خود این تعهد را تقویت کرده‌اند. به خصوص دیوان بین‌المللی دادگستری به ماده ۴۱ طرح مسئولیت بارها در نظرات ترافعی و مشورتی خود استناد کرده است (Barber, 2022, pp. 18-19). چنین تفاوتی میان رویکرد دولت‌ها و رویکرد دیوان، شاید این تصور را ایجاد کند که دیوان صرفاً به تفسیر قواعد موجود اکتفا نمی‌کند بلکه فعالیت آن از جهاتی به وضع قاعده نزدیک می‌شود.

در سال‌های اخیر، رویه دیوان بین‌المللی دادگستری دلالت بر آن دارد که قاضی بین‌المللی در استنباط «قواعد کلی» نقش اساسی دارد. این قواعد چه در قالب «عرف» قرار گیرند و چه در قالب «اصول کلی حقوق بین‌الملل»، وجه مشترکی دارند و آن این است که قاضی بین‌المللی برای استخراج آن‌ها از نظام موضوعه بین‌المللی، خود را از مراجعه مستقیم به «رویه دولت‌ها» بی‌نیاز می‌داند (فلسفی، ۱۳۹۹، ص. ۱۸۲).

برخی نویسندگان بر این باورند که در مواردی مانند اصول اولیه بشر دوستانه، رویه دولت‌ها اهمیت چندانی ندارد بلکه اقتدار برخی قواعد مستقیماً از اقتدار اصول اخلاقی نشئت گرفته است. قاضی بین‌المللی برخی اوقات قاعده اصلی را از تراضی دولت‌ها نتیجه نمی‌گیرد بلکه دولت‌ها را شاهد و ناظر ماهیت بعضی از اصول اخلاقی بین‌المللی می‌داند که تعبیر حقوقی آن‌ها همین «اصول اولیه بشر دوستانه» است (فلسفی، ۱۳۹۹، صص. ۱۹۵-۱۹۴). البته در قضیه آفریقای جنوب غربی دیوان بر این امر تأکید دارد که فقط تا جایی می‌تواند اصول اخلاقی را لحاظ کند که این اصول در قالب بیان حقوقی درآیند (ICJ, 1996, Para. 49). با این حال دیوان چنین نقشی نیز دارد که در مسیر اعلام و اجرای حقوق، به تکامل آن نیز توجه کرده و به بسط آن نیز مبادرت می‌ورزد (فلسفی، ۱۳۹۹، ص. ۱۹۵). با ریز بینی در برخی آراء دیوان، مثلاً دربارهٔ تحدید حدود مرزهای دریایی، می‌توان دریافت که در مواردی رای دیوان بر اصولی مبتنی است که به عرف متصل نیستند و شباهتی هم به عرف ندارند، زیرا هیچ گونه ریشه‌ای در «رویه دولت‌ها» ندارند (فلسفی، ۱۳۹۹، صص. ۱۹۸-۱۹۷).

بنابراین می‌توان گفت که دربارهٔ تعهد به همکاری برای نقض‌های جدی قواعد آمره، کم توجهی به رویه دولت‌ها امری جدید نیست و این طور نیست که منحصر به همین یک موضوع باشد. استقلال «باید» از «هست» ایجاب می‌کند که حقوق بین‌الملل صرفاً دنباله روی «اراده و رویه دولت‌ها» نباشد بلکه خود در اصلاح رویه موجود پیشگام باشد. پیشگام بودن حقوق بین‌الملل برای اصلاح وضع موجود، لاجرم پرسش‌هایی را دربارهٔ ارزش‌هایی مطرح می‌سازد که خارج از حیطه پوزیتیویستی قرار دارند. ارزش‌هایی که بحث دربارهٔ آن‌ها به حقوق طبیعی باز می‌گردد.

۲. ضرورت بازگشت به حقوق طبیعی برای توجیه قواعد آمره و تعهدات دولت‌ها در قبال نقض‌های شدید

در این بخش ضرورت بازگشت به حقوق طبیعی برای توجیه قواعد آمره و تعهدات دولت‌ها در قبال نقض آن تبیین می‌گردد. یکی از عواملی که این ضرورت را تبیین می‌کند، مولفه ترس و هراس است. همچنین نسبت قواعد موضوعه و حقوق طبیعی تبیین می‌گردد و نشان داده می‌شود که حقوق طبیعی و قواعد موضوعه بی‌نیاز از یکدیگر نیستند. در ادامه، نشان داده می‌شود که دربارهٔ قواعد آمره، دیوان بین‌المللی دادگستری و کمیسیون حقوق بین‌الملل، هر دو تحت تأثیر اخلاق و وجدان بشری قرار

داشته‌اند. نکته اصلی این است که بخشی از ناکارآمدی حقوق بین‌الملل، به اشکال در پارادایم، اصول و مبانی آن باز می‌گردد.

۱.۲. ترس و هراس

به باور برخی از منتقدان، نگرانی، ترس و خشم در عرصه بین‌الملل می‌تواند باعث فروپاشی نظام بین‌الملل گردد (Carty, 2021, pp. 180-181). یکی از علت‌های مهم که باعث رواج فرهنگ ترس می‌شود، از میان رفتن مرجعیت اخلاقی است (Carty, 2021, p. 186). به عبارت دیگر، فقدان معیارهای استعلایی باعث نوعی سردرگمی اخلاقی می‌شود و این سردرگمی اخلاقی از عوامل ترس است. این وضعیت نوعی اضطراب وجودی را به همراه دارد که حقوق بین‌الملل توانایی مقابله با آن را ندارد زیرا قواعد شکلی یا فرمال توانایی رویارویی با این اضطراب وجودی را ندارند (Carty, 2021, p. 188). دولت‌های مضطرب بیشتر به احساسات متکی هستند تا بر حقایق (Carty, 2021, p. 197). در چنین شرایطی رفتار دولت‌ها لزوماً عقلانی نیست یعنی نه تنها با اعتقاد حقوقی، بلکه حتی با منافع ملی هم تطبیق ندارد. از نظر این دسته از منتقدان، راه حل جهانی خروج از این وضعیت، همان بازگشت به حقوق طبیعی است، آنچه پوزیتیویست‌ها تقلیل حقوق به اخلاق تلقی می‌کنند (Carty, 2021, p. 200).

بحث فوق به خصوص درباره تعهد به همکاری برای نقض‌های جدی قواعد آمره اهمیت دارد، از آن جهت که نقض شدید این قواعد، بیشترین ترس و هراس را می‌تواند برای دولت‌ها و ملت‌ها ایجاد کند. در این میان، اگر نقض‌های جدی قواعد آمره با واکنشی درخور از سوی جامعه جهانی همراه نباشد، ملت‌های قربانی احساس انزوا و تنهایی خواهند نمود و این احساس انزوا و تنهایی خود می‌تواند خطرناک‌ترین واکنش‌ها را در پی داشته باشد. هفت اکتبر و وقایع قبل و بعد از آن را می‌توان در پرتو همین تحلیل نگریست. حملات هفت اکتبر به اسرائیل در فضایی رخ داد که بی‌تردید، بی‌کیفرمانی جنایات قبلی اسرائیل و سکوت جامعه جهانی از مقدمات آن بود. طبیعی است وقتی راه مسالمت آمیزی برای دفاع از حقوق بنیادین مردم فلسطین درکار نباشد، آن ملت به سمت اقدامات مشروع خشونت آمیز سوق پیدا خواهند کرد.

نمونه دیگر، احتمالی است که خود دیوان در نظر مشورتی درباره استفاده از سلاح های هسته ای بدان اشاره دارد. این که دیوان نمی تواند با قطعیت به این نتیجه برسد که در شرایط بسیار شدید دفاع مشروع، اگر موجودیت و بقای ملتی در خطر باشد، آیا استفاده از سلاح های هسته ای مجاز یا غیرمجاز است (ICJ, 1996, para. 97)، شایان توجه جدی است. در حقیقت نوعی «عدم قطعیت هنجاری» در شرایطی که «ترس بسیار شدید» حاکم است وجود دارد. اگر تمامی دولت ها با یکدیگر همکاری نمایند تا به طور موثر، به نقض جدی قواعد آمره پایان دهند، دولتی که دچار خطر و هراس است، رغبت بسیار کم تری به استفاده از سلاح هسته ای خواهد داشت، زیرا همکاری سایر دولت ها از احساس هراس دولتی که در خطر است می کاهد. گفتنی است چنین هراسی می تواند برای نظام منع گسترش سلاح های هسته ای نیز ویرانگر باشد.

نفی تعهد به همکاری برای پایان دادن به نقض های جدی قواعد آمره، یعنی بی تفاوت بودن دولت ها و این بی تفاوتی، دولت یا گروه های متخلف را جری می کند و این جری شدن، احساس ترس و خشم را در قربانی بازتولید می نماید و هر چه احساس ترس و خشم بیشتر باشد، احتمال واکنش خشونت آمیز و ویرانگر افزایش می یابد. اگر تعهد به همکاری از راه مشروع نفی شود، این امکان وجود دارد که قربانی، نقض قاعده آمره را با نقض قاعده آمره پاسخ دهد، امری که دیوان در نظر مشورتی سلاح های هسته ای با قطعیت نمی تواند آن را نفی کند.

طبق باور اشتراوس «رد کردن مفهوم حقوق طبیعی ناگزیر به عواقب مصیبت بار می انجامد... اگر اصول اعمال ما بنیاد دیگری جز گزینش کورکورانه ما نداشته باشند هیچ چیز قادر به بازداشتن جسارت آدمی در عمل نخواهد بود. رویگرداندن از حقوق طبیعی به صورتی که در وضع کنونی می بینیم به نهیلیسم می انجامد و حتی بالاتر از آن عین نهیلیسم است (اشتراوس، ۱۳۹۳، صص. ۱۹-۲۰)». نفی حقوق طبیعی به خصوص درباره قواعد آمره حقوق بین الملل و نفی مسئولیت سایر دولت ها نسبت به نقض جدی این قواعد، همان عواقب مصیبت باری را به همراه دارد که اشتراوس به آن اشاره می کند.

صرف این باور که مافوق اراده دولت ها هنجاری وجود ندارد که آن ها را محدود کند، از عوامل ایجاد هراس و احساس ناامنی است و می تواند جامعه بین المللی را به همان وضع طبیعی

بازگرداند که تامس هابز به آن اشاره می‌کند. به باور هابز «پیش‌دستی یا سبقت گرفتن، معقول‌ترین راه برای هرکس برای گریز از این حالت ترس متقابل و تامین امنیت است. یعنی هرکس باید از طریق زور یا تزویر بر همه آدمیان تا آنجا که می‌تواند سلطه و سروری یابد، تا حدی که دیگر هیچ قدرتی به اندازه کافی نیرومند نباشد که وی را در خطر بیفکند.» (هابز، ۱۳۸۰، ص. ۱۸۷) باور به این‌که هنجارهایی مافوق اراده دولت‌ها وجود دارد و دولت‌ها به این هنجارها باور دارند، باعث کاهش ترس و دلگرمی قربانی می‌شود و از بدبینی قربانی نسبت به جهان پیرامون خویش می‌کاهد. کاهش این بدبینی خود می‌تواند از عوامل کاهش خشونت باشد. به بیان برخی، خشونت آشکار تنها روینایی است که بر زیربنای ذهن و روان بیمارگونه انسانی استوار شده است و در آن ترس دائم و میل به قدرت سبب جنگ همه علیه همه می‌شود (الله دادی و توانا، ۲۰۱۷). می‌توان یکی از عوامل این ذهن بیمارگونه را همان نهیلیسم یا نیست انگاری دانست که اشتراوس به آن اشاره می‌کند و یکی از راه‌های درمان این ذهن بیمارگونه را همان بازگشت به حقوق طبیعی تلقی کرد.

نکته اساسی این است که هر چه دولت‌های ثالث نسبت به نقض‌های فاحش قواعد آمره بی‌تفاوت باشند، آنچه از بین می‌رود، اساس اعتماد به حقوق بین‌الملل است. باور به این که حقوق بین‌الملل کارآمدی، مشروعیت یا حتی وجود خارجی ندارد، دولت‌ها و ملت‌ها را در خطرناک‌ترین وضعیت قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد بی‌کیفرمانی و حاشیه امن ایجاد شده برای اسرائیل در غزه، سبب گسترش درگیری و ناامنی‌ها به تمام منطقه و به خصوص ایران شده است. آنچه پس از وقایع هفت اکتبر نسل‌کشی در نوار غزه محسوب می‌شد، اکنون پس از دو سال و بعد از تجاوز به ایران، به یک جنگ منطقه‌ای تمام عیار بدل شده است.

۲.۲. حقوق طبیعی، توجیه برتری قواعد آمره نسبت به قواعد موضوعه

حقوق‌دانان طبیعی قرن ۱۷ و ۱۸ تردیدی نداشتند که برخی هنجارها فرازمانی بوده و مافوق اراده دولت‌ها هستند و این هنجارها می‌توانند توافق‌های قانونی حکمرانان سکولار یا جوامع آن‌ها را محدود سازند (ILC, 2006). کمیسیون در شرح پیش‌نویس خود درباره قواعد آمره حتی یک بار نامی از حقوق طبیعی نمی‌آورد. با این حال یکی از توضیحاتی که کمیسیون در شرح خود ارائه می‌دهد، از این قرار است که قواعد آمره نه تنها برتر از معاهدات، بلکه برتر از تمامی منابع حقوق

هستند (ILC, 2022b, p. 25). چنین توصیفاتی که از قواعد آمره ارائه می‌شود، نشان دهنده آن است که این قواعد منبعث از منابع اصلی سه‌گانه حقوق بین‌الملل، یعنی معاهده، عرف و اصول کلی حقوقی نیستند بلکه قواعدی هستند مافوق و برتر از این سه منبع؛ زیرا قواعد آمره می‌توانند قواعد موضوعه را ابطال کنند اما قواعد موضوعه نمی‌توانند باعث ابطال یا تغییر کلی قواعد آمره شوند. به همین دلیل برای توضیح قواعد آمره، اکتفا به پوزیتیویسم کفایت نمی‌کند. خارج از پوزیتیویسم تنها نظریه موجود برای توضیح هنجارهای عالی ماهوی نظریه حقوق طبیعی است (O'Connell, 2012, p. 83). گفتنی است نمونه‌های قواعد آمره منحصرأً هنجارهایی اخلاقی هستند (O'Connell, 2012, p. 84).

به باور قاضی ترینیداد وجدان امری است که مافوق اراده قرار دارد (Cançado Trindade, 2006, p. 361) و قواعد آمره را باید به تبع آن مافوق اراده دانست. مطابق قاعده ای عقلی، امری که خود فاقد چیزی باشد، نمی‌تواند آنچه را که ندارد به دیگری اعطا کند. اراده و رویه اگر خود برتری نداشته باشد، نمی‌تواند به قواعد آمره وصف برتری ببخشد. بنابراین قواعد آمره را باید در امری جست که مافوق اراده و رویه باشد که همان عقل و وجدان است. اگر منشا قواعد آمره مافوق اراده نباشد، خود این قواعد نیز برتری بر رویه و اراده دولت‌ها نخواهند داشت و در این صورت دیگر نمی‌توان از اساس آن‌ها را آمره دانست.

قواعد آمره مبتنی بر رضایت نیستند. قواعد آمره برترند نه بدان سبب که دولت‌ها چنین خواسته‌اند بلکه به این دلیل که این قواعد، ماهیتاً در مرتبه بالاتری قرار دارند. این قواعد را نمی‌توان با سازوکارهای عادی ابراز رضایت، بده بستان و مبادلاتی که میان دولت‌ها انجام می‌شود تغییر داد (O'Connell, 2012, p. 86). در واقع می‌توان گفت ایجاد محدودیت در اراده موضوعه یا پوزیتیو دولت‌ها مقتضای ذات قاعده آمره است. قاعده آمره‌ای که چنین ویژگی نداشته باشد، اصلاً قاعده آمره نیست بلکه در ردیف سایر قواعد قرار دارد.

۳.۲. اشاره به اخلاق و وجدان بشری در آراء دیوان و دیدگاه قاضی ترینیداد

کمیسیون در شرح پیش نویس خود درباره قواعد آمره به نظر دیوان بین‌المللی دادگستری در اعمال شرط بر کنوانسیون پیشگیری از نسل‌کشی اشاره می‌کند (See ILC, 2022b, p. 23) که مطابق آن «خاستگاه کنوانسیون نشان می‌دهد که قصد سازمان ملل محکومیت و مجازات نسل‌کشی به منزله

«جرمی در حقوق بین‌الملل» بوده است که دربردارنده محروم نمودن حق موجودیت تمام یک گروه انسانی می‌شود، محرومیتی که وجدان بشری [تاکید اضافه شده است] را به درد می‌آورد و موجبات تلفاتی عظیم را فراهم می‌کند و بر خلاف حقوق اخلاقی [تاکید اضافه شده است] و روح و اهداف ملل متحد است...» (ICJ, 1951, Para. 23) کمیسیون پس از اشاره به این نظر خاطر نشان می‌سازد که اشاره به «وجدان بشری» و «حقوق اخلاقی» یادآور ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی است و دیوان در تصمیمات بعدی خود، توصیف مزبور را به منزله زیربنای منع نسل‌کشی تأیید و تکرار کرده است (ILC, 2022b, p. 19). همچنین کمیسیون به نظر پلت^۹ اشاره می‌کند که قواعد آمره را عاملی برای هموار شدن راه به سوی یک نظم عمومی اخلاق محور می‌داند (Pellet, 2006a). تأکید بر اخلاق از مشخصه‌های حقوق طبیعی است و حقوق طبیعی بر این اصل استوار است که ارزش‌های اخلاقی برای افراد الزام‌آورند (قربان‌نیا، ۱۳۹۲، ص. ۵۱). در صورتی که مردمان دولت‌ها از نظر اخلاقی نسبت به نقض حقوق بنیادین دیگر ملت‌ها حساس باشند، اصل انعکاس خواست ملت توسط حکومت اقتضا می‌کند که حکومت‌ها نه از سر احساس خطر، بلکه به دلیل انعکاس دغدغه‌های اخلاقی ملت‌هایشان واکنش نشان دهند (قاری سید فاطمی، ۱۴۰۰).

البته کمیسیون در جای دیگری بیان می‌دارد، ضمن این‌که قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام همچنان به مفاهیمی نظیر وجدان بشری مرتبط می‌شوند، با این حال در عمل و در نوشته‌های علمی، محتوایی که برای تبیین قواعد آمره به کار می‌رود، همان «رویه دولت‌ها» است، من جمله رویه‌ای که در سازمان‌های بین‌المللی وجود دارد (ILC, 2022b, p. 39). با این حال همان‌طور که اشاره شد، درباره تعهد به همکاری برای پایان دادن به نقض‌های جدی قواعد آمره، همین کمیسیون، هم در شرح طرح مسئولیت سال ۲۰۰۱ و هم در شرح پیش‌نویس قواعد آمره در سال ۲۰۲۲، از ارجاع و استناد کافی به رویه دولت‌ها ناتوان بوده است. همان‌طور که در مباحث گذشته تبیین شد، چنین روش و منبعی را نباید یک روش انحصاری دانست. قاضی ترینیداد حتی از این فراتر رفته و از اساس ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری را فهرستی حصری از منابع حقوق بین‌الملل نمی‌داند بلکه وجدان جهانی حقوقی را منبعی اصیل و نهایی تلقی می‌کند (Cançado Trindade, ۲۰۱۷).

^۹ Pellet

این که کمیسیون به خصوص در شرح طرح مسئولیت سال ۲۰۰۱، بدون استناد کافی به رویه دولت‌ها می‌گوید تعهد به همکاری «تنها راه چاره و ضمانت اجرا» است، به نظر می‌رسد از همان وجدان جهانی حقوقی تاثیر پذیرفته باشد. در حقیقت در شرح طرح مسئولیت سال ۲۰۰۱، کمیسیون ضمن ابراز تردید درباره عرفی بودن این قاعده، در تلاش است «رویه دولت‌ها» را به سمت پذیرفتن قاعده مزبور سوق دهد، یعنی امری مافوق رویه دولت‌ها وجود دارد که کمیسیون باور دارد که باید رویه به آن سمت حرکت کند. به تعبیر دیگر درباره قواعد آمره، «باید» بر «رویه» حاکم است نه این که «رویه» ایجاد کننده «باید» باشد.

۳. ضرورت همکاری برای پایان دادن به نقض قواعد آمره از سوی اسرائیل

رژیم اسرائیل از ابتدای تشکیل خود به نقض قواعد آمره دست زده است. آن چه رژیم صهیونی را از سایر ناقضان متمایز می‌کند، میزان و کیفیت نقض های این رژیم است. چنان که مشخص شد، همکاری برای پایان دادن به نقض قواعد آمره، نه تنها برای همه کشورها الزام آور است، بلکه از اساسی ترین تعهدات در حقوق بین الملل محسوب می‌شود که در بنیان مشروعیت حقوق بین الملل یعنی اخلاق و وجدان (و نه لزوما اراده و رویه) ریشه دارد. محتوای دقیق این تعهد به میزان اثرگذاری هر دولت بستگی دارد. بنابراین ضرورت اتخاذ تدابیر، باید در پرتو دو مسئله اساسی انجام گیرد: نخست، ماهیت و گستره نقض های ارتكابی؛ و دوم، میزان وابستگی تداوم این وضعیت، به حمایت‌ها و تعاملات دولت‌های ثالث. این بخش از مقاله ابتدا به تبیین مهم ترین نقض های منتسب به رژیم صهیونی در چارچوب قواعد آمره می‌پردازد و سپس نشان می‌دهد که چگونه روابط دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی با سایر دولت‌ها می‌تواند در عمل به استمرار این وضعیت کمک کند. بر این اساس، در ادامه وظایف دولت‌ها در قبال چنین نقض هایی و پیامدهای حقوقی آن‌ها بررسی خواهد شد.

۱.۳. مصادیق نقض فاحش قواعد آمره از سوی اسرائیل

دیوان بین المللی دادگستری در نظر مشورتی مربوط به دیوار حائل به نتیجه می‌رسد که ساخت دیوار توسط اسرائیل مصادیقی از توسل به زور برای الحاق سرزمین و نقض حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین است (ICJ, 2004, paras. 115-122). یعنی دو قاعده آمره منع تجاوز و حق تعیین سرنوشت نقض شده است. دیوان در نظر مشورتی سال ۲۰۲۴ پیرامون پیامدهای سیاست‌ها و رویه‌های اسرائیل

در سرزمین اشغالی فلسطین، مجدداً بر نقض ممنوعیت توسل به زور و حق تعیین سرنوشت تأکید می‌کند؛ چرا که اسرائیل به مسئولیت خود برای نابود کردن دیوار عمل نکرده و قسمت‌های مختلفی از سرزمین فلسطین را برای مدت طولانی به اشغال در آورده است. در حقوق بین‌الملل، اشغال موقت در شرایط اضطراری می‌تواند امری مشروع باشد اما اشغال سرزمین فلسطین، دست‌کم با محاسبات سازمان ملل، حدود ۶۰ سال ادامه پیدا کرده است. طول مدت سیاست‌ها و اقدامات غیرقانونی اسرائیل به وخامت نقض حق تعیین سرنوشت می‌افزاید؛ چراکه امکان اعمال این حق توسط فلسطینیان در آینده را نیز تضعیف می‌کند (ICJ, 2024, para. 243). از نظر دیوان بین‌المللی دادگستری، قانون‌گذاری‌ها و اقدامات اسرائیل در خصوص سرزمین‌های اشغالی فلسطین نه تنها «تبعیض نژادی نظام‌مند» (ICJ, 2024, para. 223) محسوب می‌شود؛ بلکه به دلیل حفظ جدایی تقریباً کامل بین شهرک‌نشینان و جوامع فلسطینی در کرانه باختری و بیت‌المقدس شرقی، مصداق «جداسازی نژادی» و «آپارتاید» نیز هست (ICJ, 2024, paras. 224, 229). دیوان تأکید می‌کند که این رفتار متفاوت بر اساس نژاد، مذهب یا منشأ قومی، در سیاست اجازه‌ی اقامت در بیت‌المقدس شرقی (ICJ, 2024, para. 194)، رژیم محدودیت حرکت فلسطینیان (ICJ, 2024, para. 206)، سیاست مجوز ساخت و تخریب سازه‌های بدون مجوز (ICJ, 2024, para. 222)، تخریب تنبیهی اموال و خانه‌های فلسطینیان (ICJ, 2024, para. 213)، بدون توجه عینی یا هدف عمومی مشروع اعمال شده و طیف وسیعی از حقوق از جمله آزادی حرکت، اقامت، کار، سلامت، آموزش، مالکیت و زندگی خانوادگی فلسطینی‌ها را نقض می‌کند (ICJ, 2024, para. 223). علاوه بر این، دیوان تخریب تنبیهی اموال و خانه‌ها را مغایر حقوق بشردوستانه دانسته است (ICJ, 2024, para. 213). در این سند نیز علاوه بر موارد قبلی، تبعیض نژادی، آپارتاید و نقض قواعد حقوق بشردوستانه از قواعد آمره شمرده می‌شوند. هرچند پرسش مجمع عمومی در نظر مشورتی سال ۲۰۲۵ پیرامون وظایف اسرائیل به نحوی بود که دیوان نمی‌توانست مستقیماً درباره وقوع نقض از طرف رژیم حرفی بزند، اما در بسیاری از موارد، روشن است که واقعیت‌های میدانی در گزارش دیوان با وظایفی که مشخص می‌کند ناهمخوان است و در واقع برخی وظایف نادیده گرفته شده و نقض شده‌اند. از جمله، در گزارش وقایع آمده است که بیش از ۷۰ روز، اسرائیل مسیر تمام کمک‌های بشردوستانه به غزه را بسته است و کمبود آب و غذا و وسایل ضروری زندگی را بر فلسطینیان تحمیل کرده است (ICJ,

104. para. 2025). در بندهای بعدی، دیوان اشاره می‌کند که محروم کردن فلسطینیان از مواد ضروری برای حیات، می‌تواند مصداق شکنجه تلقی شود (ICJ, 2025, para. 155). دیوان بین‌المللی دادگستری، در این نظر مشورتی نیز دوباره مسئله حق تعیین سرنوشت را مطرح می‌کند اما در این جا دیگر صرفاً اشغال نظامی و جلوگیری از تعیین وضعیت سیاسی و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیست که از اجرای حق تعیین سرنوشت جلوگیری می‌کند، بلکه وضعیت وخامت بیشتری پیدا کرده است. دیوان می‌گوید: «محروم کردن یک ملت از ابزارهای اساسی معیشت، شرایط بنیادینی را که برای اعمال حق تعیین سرنوشت آن ملت ضروری است، تهدید می‌کند» (ICJ, 2025, para. 220).

الگوی رفتاری اسرائیل یک سیاست دولتی مبتنی بر نسل‌کشی را نشان می‌دهد (Albanese, 2024, para. 57). به عقیده‌ی گزارشگر سازمان ملل پیرامون وضعیت حقوق بشری در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، دلایل معقولی وجود دارد که رفتارهای این رژیم آستانه حقوقی دلالت بر ارتکاب جنایت نسل‌کشی را برآورده کرده است. به‌طور خاص می‌توان وجود سه مورد از مصادیق عنصر مادی نسل‌کشی را احراز کرد: ۱. آسیب روانی یا جسمی شدید به اعضای یک گروه ۲. آسیب زدن عمدی به شرایط زندگی یک گروه برای نابودی جزئی یا کلی آن‌ها و ۳. اقدام برای جلوگیری از زاد و ولد در گروه. ماهیت حملات و حجم گسترده آن‌ها به وضوح وجود عنصر قصد را نشان می‌دهد (Albanese, 2024, para. 93). کمیته حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد نیز وقوع نسل‌کشی در غزه را تأیید کرده است (Independent International Commission of Inquiry on the Occupied Palestinian Territory, including East Jerusalem, and Israel, 2025, para. 255).

از تاریخ ۱۹ دسامبر ۲۰۲۳، پرونده جنایت نسل‌زدایی افریقای جنوبی علیه اسرائیل در دیوان بین‌المللی دادگستری در جریان است. هرچند حکم آن هنوز توسط دادگاه مشخص نشده است؛ اما وکلای افریقای جنوبی اسناد و استدلال‌ات قابل توجهی دارند که می‌تواند به روشنی وقوع نسل‌کشی در غزه را نشان دهد (South Africa, 2023). تا کنون ۱۴ کشور در این پرونده به افریقای جنوبی پیوسته‌اند؛ از جمله، اسپانیا، بلژیک، ایسلند، ایرلند، کوبا، مکزیک، برزیل، نیکاراگوئه، ترکیه

و مصر (United Nations Regional Information Centre, 2024). علاوه بر دولت‌ها، برخی نهادهای بین‌المللی حقوق بشری نیز وقوع نسل‌زدایی در غزه را تأیید می‌کنند (Amnesty International, 2024).

بر اساس ارزیابی شعبه اول مقدماتی دیوان بین‌المللی کیفری^{۱۰} در سال ۲۰۲۴، نخست‌وزیر رژیم صهیونی و وزیر دفاع آن با اتهاماتی مواجه شده‌اند. دلایل معقولی وجود دارد که نشان می‌دهد دو فرد مزبور به‌عنوان هم‌دستان در ارتکاب برخی جرایم، مسئولیت کیفری دارند؛ از جمله جنایت جنگی استفاده از گرسنگی به‌عنوان روش جنگی و نیز جنایات علیه بشریت، شامل قتل و آزار غیرنظامیان و سایر اعمال غیرانسانی. همچنین شواهدی وجود دارد مبنی بر این‌که آنان به‌عنوان مقامات عالی، در جنایت جنگی هدایت عمدی حملات علیه جمعیت غیرنظامی نیز مسئولیت کیفری دارند (International Criminal Court, 2024).

بنابراین با استناد به اسناد معتبر حقوقی بین‌المللی، که موارد مذکور فقط بخش کوچکی از آن است، در مجموع می‌توان گفت رژیم اسرائیل تقریباً تمام قواعد آمره‌ای که تاکنون در پیش‌نویس قواعد آمره ذکر شده را نقض کرده است؛ از جمله: ممنوعیت تجاوز، ممنوعیت تبعیض نژادی، ممنوعیت شکنجه، اصول حقوق بشردوستانه، جنایت علیه بشریت، احترام به حق تعیین سرنوشت و ممنوعیت نسل‌کشی. در کنار تمامی این موارد، تجاوز به ایران و هدف قرار دادن اماکن و جمعیت غیر نظامی که با ورود مستقیم آمریکا، در نهایت در اسفندماه ۱۴۰۴، منجر به جنگی منطقه‌ای گردید، حاکی از شدت، وسعت و وخامت اوضاع است.

۲.۳. وابستگی و ارتباط جنایات اسرائیل به سایر دولت‌ها

تحلیل ساختار روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی اسرائیل نشان می‌دهد که بخش مهمی از ظرفیت این دولت برای ادامه دادن عملیات نظامی گسترده در غزه و ارتکاب نقض‌های جدی حقوق بین‌الملل، تنها از طریق توان داخلی آن شکل نگرفته، بلکه به میزان قابل توجهی، به حمایت‌ها و تعاملات کشورهای ثالث وابسته است. این روابط در حوزه‌های گوناگون از جمله حمایت‌های دیپلماتیک، همکاری‌های نظامی، سازوکارهای

¹⁰ International Criminal Court Pre-Trial Chamber I

اقتصادی و تجاری، و حتی مدیریت و کنترل کمک‌های بشردوستانه شکل گرفته‌اند. بررسی دقیق این ابعاد نشان می‌دهد که روابط اسرائیل با کشورهای دیگر، مخصوصاً آنچه به «عادی سازی» تعبیر می‌شود، نه تنها نقش پشتیبان، بلکه در بسیاری موارد، نقش تسهیل‌کننده در تداوم وضعیت موجود داشته‌اند.

۱.۲.۳. روند سیاست و دیپلماسی در مسیر تضعیف قواعد آمره

از زمان اشغال سرزمین فلسطین به دست صهیونیست‌ها و تشکیل رژیم اسرائیل، بسیاری از کشورهای جهان به خصوص کشورهای عرب همسایه، از شناسایی آن خودداری کرده و تحریم‌هایی را علیه آن اعمال نموده‌اند. تحریم نفتی اعراب علیه اسرائیل و متحدانش از نمونه‌های بارز این قبیل اقدامات است. کشورهای عربی صادرکننده نفت، در برابر حمایت از اسرائیل در جنگ اعراب، ارسال نفت به اسرائیل، آمریکا و متحدانشان را متوقف کردند. این تحریم نخستین بحران نفتی جهان را رقم زد؛ بحرانی که با اختلال در عرضه نفت همراه بود و به افزایش شدید قیمت‌ها و شکل‌گیری یک بحران جهانی در حوزه انرژی انجامید (Britannica Editors, 2026).

اما این تخاصم پایدار نبود؛ رفته‌رفته با شکست اعراب در نبرد مستقیم با رژیم صهیونی، دولت‌های عربی تصمیم گرفتند مقاومت را کنار بگذارند و روابط خود را با رژیم «عادی» کنند؛ به این معنا که سفارت‌های خود در فلسطین اشغالی را بازگشایی نموده و به اسرائیل اجازه دادند در کشورهای آن‌ها سفارت داشته باشد. این مقدمه‌ای بود برای ایجاد روابط دوستانه در ابعاد اقتصادی و امنیتی-نظامی. اولین بار مصر در سال ۱۹۷۹ با امضای معاهده صلح کمپ دیوید روابط خود را عادی کرد و پس از آن در پی پذیرش طرح دو دولتی توسط اسرائیل، اردن در سال ۱۹۹۴ صلح را پذیرفت (Zeidan, 2026). گرچه این معاهدات صلح با امید بهتر شدن شرایط در فلسطین امضا شدند، اما حقیقت آن است که این راهبرد هیچ وقت کارآمد نبوده است. طرح دو دولتی هیچ وقت اجرا نشد و اشغال پایان نیافت. از سال ۲۰۲۰، موج جدیدی از عادی‌سازی‌ها ذیل عنوان پیمان ابراهیم به پیشگامی امارات متحده عربی و به دنبال آن بحرین، سودان و مراکش صورت گرفت.

این پدیده را می‌توان بیش از هر چیز در چارچوب ملاحظات ژئوپلیتیکی و منافع راهبردی دولت‌های امضاکننده تبیین کرد. این روند در بسیاری از موارد، با هدف کسب امتیازهای مشخص از

ایالات متحده شکل گرفت؛ به گونه‌ای که امارات متحده عربی در پی دستیابی به جنگنده‌های پیشرفته F-35 بود، سودان تلاش داشت نام خود را از فهرست کشورهای حامی تروریسم آمریکا خارج کند و مراکش نیز به دنبال به رسمیت شناخته شدن حاکمیت خود بر صحرای غربی از سوی واشینگتن بود. افزون بر این، برای برخی کشورها مانند امارات و بحرین، همکاری با اسرائیل بخشی از راهبرد گسترده‌تر برای مهار نفوذ منطقه‌ای ایران تلقی می‌شد (Muasher, 2021, p. 1).

هرچند این کشورها عادی‌سازی را با بهانه افزایش اثرگذاری بر تصمیمات اسرائیل توجیه می‌کردند، اما آنچه اتفاق افتاد این بود که اسرائیل تشویق شد که هرچه را تا به حال اشغال کرده، تحت سلطه خود نگه دارد. جهان در نقطه‌ای باید تصمیم بگیرد که اسرائیل را متوقف کند یا وجود یک دولت جنایت‌کار آپارتاید را بپذیرد و توافقات ذیل پیمان ابراهیم، این تصمیم را به تعویق انداخت (Muasher, 2021, p. 3). پیمان ابراهیم، با اولویت دادن به اقتصاد و مزیت‌های ارتباطی، فلسطین و حقوق مردم فلسطین را از مرکز سیاست‌های منطقه خارج کرد و در واقع کشورهای عربی، صلح و امنیت و توسعه اقتصادی در منطقه را با رها کردن قضیه فلسطین معامله کردند (Harutyunyan, 2025, p. 133). ایده قواعد آمره و تعهد به همکاری در همین نقطه باید خود را نشان دهد: ارزش‌های حقوق بین‌الملل که قابل معامله نیستند و نمی‌توان با توافق آن‌ها را نادیده گرفت. هرچند پس از وقایع ۲۰۲۳ نگاه‌های منفی به اسرائیل دوباره شکل گرفتند، اما توافقات ذیل پیمان ابراهیم به قوت خود باقی ماند.

در سطح تصمیم‌گیری‌های چندجانبه، استفاده مکرر از حق وتو در شورای امنیت – به ویژه از سوی ایالات متحده – تلاش برای تصویب قطعنامه‌های الزام‌آور مرتبط با آتش‌بس را با مانع روبه‌رو نمود. افزون بر وتو، امتناع یا تأخیر شماری از دولت‌ها در رأی‌دهی و تعدیل پیش‌نویس‌ها نیز به تضعیف کارآمدی شورا انجامید. گرچه برخی دولت‌های غربی در مقاطعی، مواضع انتقادی نسبت به عملیات نظامی اتخاذ کردند، این مواضع هم‌زمان با قطع بودجه آن‌ها همراه بود. بدین ترتیب، هرچند برخی اقدامات دیپلماتیک توهمی از پیشرفت وضعیت ایجاد می‌کند، اما هر بار در صحنه واقع با بن‌بست رو به رو می‌شد (Albanese, 2025a, para. 22).

اقدامات تحریمی نیز همین وضعیت را دارند. این اقدامات محدود بیشتر کارکرد نمادین داشته و تغییری در رفتار طرف‌ها ایجاد نکرده‌اند. برخی دولت‌های عربی و اسلامی، تلاش‌هایی در قالب نشست‌ها و ابتکارات مشترک انجام داده‌اند، اما عوامل ژئوپلیتیک و اقتصادی و نیز تداوم برخی همکاری‌های امنیتی و اقتصادی با اسرائیل، دامنه این اقدامات را محدود کرده است. مصر و قطر تلاش‌هایی برای ایجاد آتش‌بس داشته‌اند، در حالی که قطر خود میزبان بزرگترین پایگاه آمریکا در منطقه و مصر از شرکای اقتصادی و امنیتی اسرائیل بوده است (Albanese, 2025a, paras. 23-24). همان دولت‌هایی که با پیمان ابراهیم ادعای گسترش نفوذ به نفع فلسطین را داشتند، اکنون برای حفظ منافع خود ناچارند از اقدام مؤثر و حمایت از قربانی خودداری کنند.

در حوزه پیگیری‌های قضایی، آمریکا با تحریم قضات دیوان کیفری بین‌المللی، انگلستان با تهدید به قطع بودجه این نهاد، و کشورهای اروپایی با در اختیار قرار دادن حریم هوایی خود برای رفت و آمد متهمان، عدم پابندی خود را به حکم جلب دیوان نشان داده‌اند. این وضعیت نشان می‌دهد که ابزارهای قضایی بین‌المللی بدون پشتوانه سیاسی گسترده، ظرفیت محدودی برای ایجاد تغییر دارند (Albanese, 2025a, para. 25).

در نهایت، این بررسی نشان می‌دهد که تحولات سیاسی و دیپلماتیک، نه از جنس فشار، بلکه از جنس عادی‌سازی، تفاسیر غلط از حقوق بین‌الملل، بازتولید روایت‌ها و خنثی‌سازی اقدام‌های چندجانبه، فضایی فراهم کرده که اشغال و نقض‌های فاحش حقوق بین‌الملل را بدون هزینه سیاسی ادامه‌دار کرده است. دیپلماسی موجود، نه مهارکننده بحران، بلکه بخشی از سازوکار تداوم آن است.

۲.۲.۳. حمایت‌ها و همکاری‌های نظامی

اسرائیل از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان سلاح در جهان به شمار می‌رود. در بازه سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۵، این رژیم با در اختیار گرفتن ۴.۴ درصد از کل بازار جهانی اسلحه، از انگلستان پیشی گرفته و در جایگاه هفتمین صادرکننده بزرگ سلاح قرار گرفته است (Schneider, 2026). مهم‌ترین خریداران تجهیزات نظامی اسرائیل شامل کره جنوبی، آلمان، فیلیپین، سنگاپور و مراکش هستند. با آغاز روند نسل‌کشی، اسرائیل امکان آن را یافته که برخی تسلیحات جدید خود را روی جمعیت

غزه آزمایش کرده و هم‌زمان دامنه صنعت اسلحه‌سازی‌اش را گسترش دهد. این بخش، علاوه بر نقش پررنگ در اقتصاد اسرائیل از طریق صادرات (۲۳ درصد کل صادرات)، ظرفیت تولیدی و فناوری نظامی این رژیم را نیز تقویت می‌کند. با این حال، در سال ۲۰۲۴ صادرات سلاح اسرائیل به اروپا با رشدی بیش از دو برابر، ۵۴ درصد از کل صادرات نظامی آن را تشکیل می‌دهد. پس از اروپا، آسیا با ۲۳ درصد و کشورهای عربی عضو توافق ابراهیم با ۱۲ درصد، مقاصد بعدی این صادرات محسوب می‌شوند (Albanese, 2025a, paras. 45-46).

به‌رغم این حجم از تولیدات تسلیحاتی، مصرف گسترده سلاح در اثر جنگ‌های متعدد و نیز ماهیت تخصصی برخی تجهیزات نظامی، باعث شده است که رژیم صهیونیستی همچنان در جایگاه چهاردهمین واردکننده بزرگ اسلحه قرار داشته باشد (Schneider, 2026). سهم واردات اسلحه این رژیم، به‌اندازه کافی اهمیت راهبردی آن را نمایان نمی‌کند؛ در واقع، اسرائیل به‌طور غیرعادی وابسته به واردات اسلحه است. نسبت واردات اسلحه به سایر کالاها در این رژیم، دو برابر میانگین و چهار برابر ایالات متحده است (Albanese, 2025a, para. 32). بسیاری از این اقلام وارداتی قابلیت جایگزینی ندارند و ناگزیر باید از خارج تهیه شوند؛ برای نمونه، تقریباً تمام جنگنده‌های اسرائیلی از آمریکا خریداری می‌شوند و برخی از قطعات حیاتی این جنگنده‌ها نیز به واردات وابسته‌اند.

با این‌که قطعنامه سازمان ملل در سال ۱۹۷۶ و ۱۹۸۲ فروش اسلحه به اسرائیل را ممنوع اعلام کرده است، (UN General Assembly, 1976, Para.5, UN General Assembly, 1982, (UN General Assembly, 1976, Para.5) a). 12. Para واردات تسلیحات به این رژیم حتی پس از آشکار شدن شواهد نسل‌کشی در فلسطین ادامه داشته است و تنها محدودی از کشورها از جمله اسپانیا و اسلوانی قراردادهای تسلیحاتی را لغو کرده‌اند (Albanese, 2025a, para. 32). در دوره وقوع نسل‌کشی، مهم‌ترین صادرکنندگان سلاح به این رژیم، شامل آمریکا با ۶۸ درصد، آلمان با ۳۱ درصد و ایتالیا با ۱ درصد بوده‌اند (Schneider, 2026). افزون بر این، کشورهایی که به دلیل همین اتهامات، صادرات مستقیم و رسمی سلاح را متوقف کرده‌اند، همچنان از طریق ارسال قطعات لازم برای تسلیحات، تأمین کالاهای دارای کاربرد دوگانه، یا فراهم کردن دسترسی به بنادر و فرودگاه‌ها، به تسهیل ورود تجهیزات و کالاهای مرتبط به اسرائیل کمک می‌کنند (Albanese, 2025a, paras. 39-42).

مساعدهت‌های گوناگون برخی کشورها در اجرای عملیات نظامی توسط اسرائیل نیز قابل توجه است. چندین کشور در انجام مانورهای نظامی با اسرائیل همکاری داشته‌اند و هزاران نفر از شهروندان کشورهای ثالث در ارتش این رژیم خدمت کرده‌اند، بی‌آن‌که با هیچ‌گونه پیگرد کیفری روبه‌رو شوند. همچنین شماری از سربازان اسرائیلی در دانشکده سلطنتی مطالعات دفاعی بریتانیا آموزش می‌بینند. بریتانیا نقشی محوری در همکاری‌های نظامی با اسرائیل دارد و از پایگاه‌های خود در قبرس برای گشت‌زنی در آسمان غزه و ارائه کمک‌های اطلاعاتی بهره می‌گیرد. همچنین آمریکا علاوه بر کمک‌های تسلیحاتی منحصر به فردی که به اسرائیل ارائه می‌کند، با در اختیار گذاشتن مقامات سیاسی و نظامی، در بحث‌های عملیاتی از حملات به غزه حمایت می‌کند (Albanese, 2025a, paras. 34,38, 43-44).

در مجموع، توان نظامی اسرائیل به‌طور معناداری به حمایت‌ها و همکاری‌های خارجی وابسته است. استمرار این همکاری‌ها امکان تداوم عملیات نظامی و نقض‌های جدی حقوق بین‌الملل را فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که مسئولیت وضعیت موجود صرفاً متوجه این رژیم نیست، بلکه به روابط نظامی دولت‌های ثالث نیز گره خورده است.

۳.۲.۳. نقش روابط اقتصادی در تداوم تخلفات اسرائیل

اسرائیل به‌طور چشمگیری به تجارت خارجی و همکاری‌های اقتصادی وابسته است. تداوم روابط تجاری عادی با وجود غیرقانونی بودن اشغال و نقض‌های نظام‌مند حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، که اکنون به سطح جنایت نسل‌کشی رسیده، نقشی اساسی در تداوم رژیم آپارتاید اسرائیل دارد. در سال ۲۰۲۴، مجموع تجارت خارجی کالا و خدمات حدود ۵۴ درصد تولید ناخالص داخلی اسرائیل را تشکیل داده است. در سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴، صادرات اسرائیل به ۴۷۴ میلیارد دلار رسیده است. اتحادیه اروپا، به‌رغم این‌که در توافقات تجاری خود با اسرائیل اصولی درباره احترام به حقوق بشر و دموکراسی گنجانده و با وجود آگاهی از نقض‌ها، بزرگ‌ترین شریک تجاری آن است (Albanese, 2025a, paras. 56,63).

واردات کالا، غیر از سلاح، برای حفظ وضعیت غیرقانونی در فلسطین حیاتی است (Albanese, 2025b, paras. 34,56). بخش قابل‌توجهی از واردات اسرائیل شامل کالاهای با کاربرد

دوگانه است؛ کالاهایی که هم در بخش غیرنظامی و هم در تولیدات نظامی کاربرد دارند. این کالاها، از قطعات الکترونیک تا فناوری‌های پیشرفته، زیربنای راهبردی برای تأمین بودجه دولت و تقویت صنعت نظامی آن است. در سال ۲۰۲۴، حدود ۳۱ درصد واردات کالایی و ۳۸ درصد کل تجارت اسرائیل با اتحادیه اروپا شامل این اقلام بود. لذا تعلیق تجارت کالاهای دوگانه، مشابه اقدامی که اتحادیه اروپا پس از حمله روسیه به اوکراین انجام داد، یکی از الزامات مهم است (Albanese, 2025a, paras. 55,64).

روابط تجاری اسرائیل توسط دست‌کم ۴۵ توافق‌نامه همکاری اقتصادی پشتیبانی می‌شود. این توافق‌ها با اتحادیه اروپا و کشورهای چوَن آمریکا و امارات (در اجرای پیمان ابراهیم)، موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای را برای تجارت کالاهای دفاعی و دوگانه حذف کرده و عملاً با عدم تمایز میان بخش‌های گوناگون فلسطین، حاکمیت رژیم بر شهرک‌های غیرقانونی و اصطلاحاً اراضی اشغالی را نیز به رسمیت می‌شناسد (Albanese, 2025a, para. 59).

فرا‌تر از تجارت، همکاری و حمایت مالی از پروژه‌های پژوهشی است که علاوه بر توسعه اقتصادی، در پیشرفت فناوری نظامی و دوگانه رژیم نقش دارد (Albanese, 2025b, para. 84).

برنامه‌های پژوهشی اتحادیه اروپا از سال ۲۰۱۴ تاکنون بیش از ۲.۱ میلیارد یورو به نهادهای اسرائیلی اختصاص داده‌اند. صندوق نوآوری اروپا نیز از ۲۰۲۱ تاکنون ۵۵۰ میلیون یورو سرمایه‌گذاری در شرکت‌های اسرائیلی انجام داده است (Albanese, 2025a, para. 60).

با وجود تعهدات حقوقی دولت‌ها برای واکنش به نقض‌های بین‌المللی، هیچ توافق تجاری از سال ۱۹۶۷ تاکنون تعلیق نشده است. تنها تعداد محدودی از دولت‌ها اقداماتی انجام داده‌اند؛ از جمله ترکیه که در مه ۲۰۲۴ اعلام کرد تمامی تجارت با اسرائیل را متوقف می‌کند که آن هم از مسیرهای غیررسمی تعاملات خود را حفظ کرده است. بسیاری از کشورها حتی در دوره نسل‌کشی تجارت خود را با اسرائیل افزایش دادند؛ از جمله آلمان، لهستان، یونان، ایتالیا، فرانسه و همچنین برخی دولت‌های عربی مانند امارات، مصر، اردن و مراکش (Albanese, 2025a, para. 62).

در حوزه انرژی نیز رویه‌های تحریمی در جهان سابقه دارد، اما در سال‌های اخیر تنها کلمبیا صادرات زغال‌سنگ به اسرائیل را ممنوع کرده است. سایر تأمین‌کنندگان انرژی، از جمله آمریکا، روسیه، آذربایجان، قزاقستان و برزیل، همچنان به ارسال مواد اولیه به اسرائیل ادامه داده‌اند. کشورهای متعدد همچون مراکش، ایتالیا، فرانسه و ترکیه نیز به ارائه زیرساخت‌های بندری برای انتقال انرژی و سایر کالاها ادامه می‌دهند. اتحادیه اروپا و مصر نیز واردات گاز اسرائیل را از طریق خط لوله مدیترانه شرقی ادامه داده‌اند؛ خط لوله‌ای که از آب‌های نزدیک نوار غزه عبور کرده و حقوق حاکمیتی فلسطین را نقض می‌کند (Albanese, 2025b, para. 58). در اوج قحطی غزه در اوت ۲۰۲۵، مصر بزرگ‌ترین قرارداد صادراتی تاریخ اسرائیل را به ارزش ۳۵ میلیارد دلار در بخش گاز طبیعی امضا کرد (Albanese, 2025a, para. 65).

حمل و نقل بین‌المللی نیز نقش کلیدی در انتقال کالاها و تسلیحات به اسرائیل دارد. بنادر و فرودگاه‌هایی در ترکیه، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند، یونان، مراکش، آمریکا و ایرلند در انتقال قطعات جنگنده‌های F-35، سوخت هواپیما، تسلیحات و سایر مواد مشارکت داشته‌اند. در مقابل، کارگران بنادر در کشورهای مانند فرانسه، بلژیک، ایتالیا، مراکش، سوئد، اسپانیا، یونان، قبرس و آمریکا بارها از تخلیه یا بارگیری محموله‌های مرتبط با اسرائیل سر باز زده‌اند. برای دور زدن این محدودیت‌ها، برخی کشتی‌ها و هواپیماها سیستم‌های ردیابی خود را خاموش می‌کنند یا محموله‌ها از طریق واسطه‌ها و بنادر ثالث منتقل می‌شود (Albanese, 2025a, para. 66).

به‌طور کلی، مجموعه این سازوکارهای اقتصادی، تجاری و مالی به شکل‌گیری شبکه‌ای پیچیده انجامیده که به‌رغم الزامات حقوق بین‌الملل، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در تداوم نقض‌ها و خشونت ساختاری سهم دارد. قصور دولت‌ها، اعم از رفتارهای ایجابی و سلبی و همچنین مواردی که دولت‌ها اندک اقداماتی در واکنش به تخلفات اسرائیل انجام داده‌اند، همگی در تعیین محتوای تعهد به همکاری نقش دارد. اجمالاً می‌توان از مطالب فوق این‌طور برداشت نمود که حتی صرف اکتفا به ترک فعل و رفتارهای سلبی شامل تحریم اقتصادی، می‌تواند نقش قابل توجهی در تغییر رفتار اسرائیل داشته باشد.

۳.۳. وظایف دولت‌ها در قبال نقض جدی قواعد آمره توسط اسرائیل

حال که مشخص شد اسرائیل به‌طور جدی تقریباً تمام قواعدی که ماهیت آمره دارند را نقض کرده است و دولت‌های ثالث تا چه حد می‌توانند در ایجاد و ادامه این وضعیت در فلسطین نقش داشته باشند، می‌توان محتوای تعهد به همکاری را برای هرکدام از آن‌ها در نسبت با تأثیری که می‌توانند در پایان دادن به این جنایات داشته باشند، مشخص کرد. با این که محتوای دقیق تعهد دولت‌ها ذیل بند ۱ ماده ۴۱ طرح مسئولیت در نگاه اول مشخص نیست، اما مبحث قبل به‌طور حدودی و تقریبی نشان داد که تعهد به همکاری در چه حوزه‌هایی، ناظر به چه دولت‌هایی و دارای چه مصادیقی است. به‌طور کلی تکالیف دولت‌ها را می‌توان به سیاسی و دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی دسته‌بندی کرد. همچنین از جهتی دیگر، تعهدات می‌تواند به ایجابی (فعل) و سلبی (ترک فعل) تقسیم گردد. در عین حال این تعهد هرچند که تعهد به وسیله است، باید بر اساس دستیابی به نتیجه نیز ارزیابی شود. همان‌طور که اشاره شد، برخی تعهدات دولت‌ها در چارچوب سازمان ملل، سازمان‌های بین‌المللی و سازکارهای معاهداتی تعیین بیشتری دارند.

مهم‌ترین نهاد در هماهنگی میان دولت‌ها سازمان ملل است و مؤثرترین دولت‌ها در این زمینه، اعضای دائم شورای امنیت هستند. این دولت‌ها باید با فعال‌کردن سازکارهای منشور ملل متحد در مواد ۴۱ و حتی ۴۲، به رژیم مسئول جنایات و حامیان فشار وارد نمایند. این دولت‌ها مسئولیت دارند که قطعنامه‌های مربوط به نقض قواعد آمره را وتو نکنند. اما در صورت ناکارآمد ماندن شورای امنیت، همان‌طور که اشاره شد، مسئولیت بر عهده تک‌تک دولت‌های حاضر در مجمع عمومی خواهد بود. در وضعیت‌هایی نظیر فلسطین، ایران یا لبنان که اعضای دائم خودشان از مهم‌ترین حامیان ناقض به‌شمار می‌آیند، این راهکار ضرورتی دوچندان دارد. تلاش‌های دیپلماتیک باید به سمت پایان دائمی جنگ سوق پیدا کند و از آتش‌بس‌های موقت که به خصوص درباره ایران، صرفاً فرصت را برای جنایات بیشتر فراهم می‌کنند، باید جلوگیری شود. علاوه بر این، سایر نهادهای سازمان ملل از جمله نهادهای مربوط به کمک‌های بشردوستانه باید تقویت شوند.

روابط عادی و دوستانه کشورها با رژیم اسرائیل بر خلاف تعهدات آن‌ها، به خصوص تعهد به همکاری ذیل ماده ۴۱ طرح مسئولیت است. تمام کشورها باید در صدد پایان دادن به روابط خود

با اسرائیل باشند، روابطی که به تداوم نقض قواعد آمره کمک می‌کند. حفظ یا توسعه روابط اقتصادی و سیاسی تحت عنوان عادی‌سازی روابط، مستقیماً به معنای مشروعیت‌بخشی و تغذیه سیستمی است که مرتکب جنایات بین‌المللی می‌شود. وظیفه دولت‌ها، از کار انداختن این ساختار جهانی تسهیل‌گر است. بنابراین، هرگونه توافق عادی‌سازی که این واقعیت‌ها و ضرورت بازخواست کیفری و حقوقی آمران و تسهیل‌کنندگان این جنایات را نادیده بگیرد، در تضاد بنیادین با تعهد به همکاری برای توقف نقض قواعد آمره قرار دارد. کشورها باید برای حفظ ارزش‌های جهانی، تفاسیر خود را بر اساس موازین اخلاق و وجدان، از حقوق بین‌الملل ارائه کنند و از تکرار روایت‌های سلطه‌گرایانه و تجاوزکارانه خودداری نمایند. همچنین از آن‌جا که تمام کشورها به منزله اعضای جامعه بین‌المللی به مثابه کل، در نقض قواعد آمره ذی‌نفع محسوب می‌شوند و امکان حمایت از دعاوی مطرح در دادگاه‌های بین‌المللی را دارند، باید از این ظرفیت استفاده نمایند.

با وجود این‌که جنبه نظامی به‌طور مستقیم در جنایات اسرائیل مؤثر است، چنان‌که گذشت توسط بسیاری از کشورها حمایت و تقویت می‌شود. این حمایت نه صرفاً از طریق فروش اسلحه، بلکه از طریق تجارت اسلحه، گشودن بنادر و فرودگاه‌ها به روی محموله‌های نظامی، تجارت کالاهایی با کاربرد دوگانه و رساندن کمک اطلاعاتی به رژیم در حال انجام است. بنابراین در راستای تعهد به همکاری ذیل ماده ۴۱، تمام این روابط باید قطع شود. همچنین دولت‌ها باید تقنین کافی و نظارت بر بخش خصوصی داشته باشند تا از طریق آن‌ها به جنایات کمک‌رسانی نشود.

با توجه به وابستگی ساختاری اسرائیل به تجارت خارجی برای پیشبرد «اقتصاد نسل‌کشی و آپارتاید»، نخستین وظیفه دولت‌ها تعلیق فوری و همه‌جانبه توافق‌نامه‌های همکاری اقتصادی و توقف روابط تجاری عادی است که به وضعیت غیرقانونی اشغالگری کمک کرده و مشروعیت می‌بخشند. در این راستا قطع هرگونه حمایت مالی، سرمایه‌گذاری و اعطای بودجه به پروژه‌های پژوهشی مشترک که به توسعه فناوری‌های نظامی و اقتصادی این رژیم کمک می‌کند، از تکالیف قطعی دولت‌هاست.

علاوه بر این، در حوزه انرژی و لجستیک، دولت‌ها مکلف به اعمال تحریم‌های مؤثر هستند. این وظیفه شامل توقف صادرات مواد اولیه و انرژی به اسرائیل و همچنین خودداری از واردات گاز

و منابعی است که حقوق حاکمیتی فلسطین را نقض می‌کند. در نهایت، دولت‌ها باید از ارائه زیرساخت‌های حمل‌ونقل بین‌المللی (بنادر و فرودگاه‌ها) و حریم هوایی و دریایی خود برای انتقال تسلیحات، قطعات نظامی و کالاهای راهبردی به اسرائیل ممانعت به عمل آورند تا شبکه پیچیده‌ای که به طور مستقیم و غیرمستقیم در خشونت ساختاری علیه فلسطینیان مشارکت دارد، از کار بیفتد.

درحالی که عمده استدلال‌ها در این پژوهش، تکلیف محور و ناظر به دولت‌ها بوده است، جا دارد از «حق بایکوت» که ناظر به آحاد مردم و جامعه مدنی است نیز سخن گفت. این حق عبارت است از

«حق مصرف‌کنندگان بر یک ابزار مدنی و اعتراضی غیر خشونت آمیز، در قالب خودداری داوطلبانه و جمعی از خرید یا استفاده از کالاها و خدمات خاص با هدف اعمال فشار اقتصادی بر دولت‌ها، شرکت‌ها یا سازمان‌ها برای تغییر سیاست‌ها یا رفتارهای نامطلوب. این راهبرد مدنی می‌تواند به صورت محلی یا جهانی انجام شود و هدف نهایی آن تغییر رفتار هدف از طریق کاهش درآمد یا اعتبار است و اغلب به دلایل سیاسی، اخلاقی، زیست‌محیطی یا اجتماعی صورت می‌گیرد.» (قائم خرق و قربانی راد، ۱۴۰۴، ص. ۷)

درباره پوشش‌های مدنی در چارچوب حق بایکوت رژیم اسرائیل، حمایت و تشویق دولت‌ها، انجام تعهد به همکاری محسوب می‌گردد و از سوی دیگر، هرگونه مانع تراشی و برجسب زنی نظیر اتهام یهودستیزی برای تضعیف این حق، نقض تعهد به همکاری خواهد بود.

مصادیق مذکور حصری نبوده و صرفاً به عنوان نمونه و برای معین‌تر کردن تعهدات دولت‌ها مطرح شده‌اند. به طور کلی هر عمل قانونی که از عهده هر دولتی برمی‌آید، تعهد آن دولت شمرده می‌شود؛ چرا که بر اساس اصل مراقبت مقتضی، هیچ دولتی نباید اجازه دهد که از سرزمین او، یا از هر ظرفیت دیگری که در اختیار دارد، برای نقض قواعد آمره استفاده شود. همان طور که بحث شد، شبکه چند وجهی تسهیل گر نقض قواعد آمره از سوی اسرائیل، دارای زمینه‌ها و ریشه‌هایی در سرزمین دولت‌های دیگر است. آنچه در سرزمین دولت‌های دیگر عاملی برای تقویت اسرائیل است، به موجب ماده ۴۱ طرح مسئولیت، باید به اهرم فشاری علیه آن تبدیل شود.

نتیجه

قواعد آمره مهم ترین و عالی ترین هنجارهای حقوق بین الملل هستند و اساس مشروعیت و کارآمدی حقوق بین الملل به صیانت از این قواعد گره خورده است. با توجه به غرض ورزی آشکار اعضای دائم شورای امنیت، به خصوص آمریکا در حمایت از اسرائیل و انسداد در کارآمدی این نهاد، تنها ضمانت اجرای باقی مانده برای قواعد آمره، تعهد دولت های غیر زیان دیده به همکاری با یکدیگر برای پایان دادن به نقض های جدی قواعد آمره با استناد به بند ۱ ماده ۴۱ طرح مسئولیت دولت هاست. استانداردهای دوگانه، قصور و مسئولیت گریزی دولت ها زمینه ای است برای اثبات ضرورت بازنگری در مبنای مشروعیت تعهد به همکاری که عبارت است از گذار از اراده و رویه، به فرامین اخلاق و وجدان. به سختی قابل فهم است روش پوزیتیویستی که توان توجیه برتری قواعد آمره را بر قواعد عادی ندارد، چگونه تعهد به همکاری را می تواند با روش استقرائی و با رجوع به عرف بین المللی اثبات کند؟ به نظر می رسد کمیسیون حقوق بین الملل به طور جدی و به ناچار، از اخلاق و وجدان و الزامات حقوق طبیعی پیروی کرده است، حتی اگر خود منکر آن باشد. گزارش های خانم آلبانیز که در این تحقیق به طور مفصل مطرح شد، خود به قدر کافی نشان می دهد در پرتو این قصور و مسئولیت گریزی دولت ها و بی عملی آن ها، به چه میزان احراز عنصر مادی عرف و رویه دولت ها دشوار به نظر می رسد. اما حق آن است که تعهد به همکاری الزامی واقعی و تکلیفی حقوقی بر عهده دولت هاست که قصور دولت ها تغییری در نیروی الزام آن ایجاد نمی کند.

اکنون آشکار است که اسرائیل قواعد آمره حقوق بین الملل از قبیل منع تجاوز، نسل کشی، جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی، تبعیض نژادی و حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را به طور مکرر و مستمر نقض نموده و مسئولیت بین المللی دارد. اما مهم تر از آن، مسئولیت بین المللی دولت های ثالث برای جلوگیری از تداوم این جنایات است. به موجب ماده ۴۱ طرح مسئولیت، دولت ها تعهد به انجام اقدامات ایجابی و سلبی برای توقف نسل کشی و تجاوز دارند؛ تجاوزی که گستره آن نه تنها فلسطین، لبنان، یمن و سوریه، بلکه اکنون به جمهوری اسلامی ایران رسیده است. محتوای تعهد به همکاری در این تحقیق به طور نسبی و حدودی روشن شد و نشان داده شد کشورهای گوناگون، اهرم های فشار متعددی برای تاثیر بر رفتار اسرائیل دارند که شامل ابعاد اقتصادی، نظامی،

سیاسی و دیپلماتیک می‌شود. با توجه به بی‌عملی شورای امنیت، تحریم اسرائیل به یک تعهد مستقیم بین‌المللی برای تمامی دولت‌ها به مثابهٔ اعضای جامعهٔ بین‌المللی تبدیل می‌گردد. در همین راستا عادی‌سازی روابط با اسرائیل به وضوح با ماده ۴۱ طرح مسئولیت در تضاد بوده و علاوه بر آن برخلاف اصول و اهداف منشور ملل متحد است.

منابع

۱. اشتراوس، لئو (۱۳۹۳). حقوق طبیعی و تاریخ (باقر پرهام، مترجم). سپهر خرد.
۲. اله دادی، نفیسه، و توانا، محمدعلی. (۲۰۱۷). خشونت در وضع طبیعی هابز: بازنمایی انواع خشونت در لویاتان. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۲(۳)، ۷-۳۲.
۳. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۹). سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل، اصول اساسی روش شناسی حقوق بین‌الملل. فرهنگ نشر نو.
۴. قاری سید فاطمی، محمدقاری (۱۴۰۰). حقوق بشر در جهان معاصر، درآمدی بر مباحث نظری؛ مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع. نشر نگاه معاصر.
۵. قائمی خرق، سید محسن و قربانی راد، محمد (۱۴۰۴). حق بر بایکوت رژیم صهیونیستی؛ از روایی نظری تا چالش‌های رویه ای در آمریکا و اتحادیه اروپا، پژوهشنامه حقوق اسلامی.
۶. قربان‌نیا، ناصر (۱۳۹۲). حقوق طبیعی و حقوق بشر. دوفصلنامه بین‌المللی حقوق بشر، ۸(۲)، ۴۱-۵۸.
۷. هابز، توماس (۱۳۸۰). لویاتان (حسین بشیریه، مترجم). نشر نی.
8. Albanese, F. (2024). Anatomy of a genocide (UN Doc. A/HRC/55/75). United Nations Human Rights Council. <https://undocs.org/A/HRC/55/75>
9. Albanese, F. (2025a). Gaza Genocide: a collective crime (UN Doc. A/80/492). United Nations Human Rights Council. <https://undocs.org/A/80/492>.
10. Albanese, F. (2025b). From economy of occupation to economy of genocide (UN Doc. A/HRC/59/23). United Nations Human Rights Council. <https://undocs.org/A/HRC/59/23>.
11. Amnesty International. (2024). Amnesty International concludes Israel is committing genocide against Palestinians in Gaza. <https://www.amnesty.org/en/latest/news/2024/12/amnesty-international-concludes-israel-is-committing-genocide-against-palestinians-in-gaza/>
12. Barber, R. J. (2022). Cooperating through the General Assembly to end serious breaches of preemptory norms. International & Comparative Law Quarterly, 71(1), 1-35.
13. Britannica Editors. (2026, April 14). Arab oil embargo. Encyclopedia Britannica. Retrieved April 20, 2026, from <https://www.britannica.com/event/Arab-oil-embargo>
14. Cançado Trindade, A. A. (2006). International Law for Humankind: Towards a New Jus Gentium. Hague Academy of International Law.

15. Carty, A. (2021). International law and nervous states in the age of anger, the collapse of legal formalism and a return to natural law. In *Research Methods in International Law* (pp. 180–201). Edward Elgar Publishing .
16. Essawy, R. M. (2020). The Responsibility Not to Veto revisited under the theory of 'consequential jus cogens'. *Global Responsibility to Protect*, 12, 299-355.
17. Harutyunyan, L. (2025). The Abraham Accords and normalization between Arab countries and Israel: The impact of the Gaza-Israeli war of 2023. *Journal for Interdisciplinary Middle Eastern Studies*, 11(1), 103–134. <https://doi.org/10.26351/jimes/11-1/5>.
18. Independent International Commission of Inquiry on the Occupied Palestinian Territory, including East Jerusalem, and Israel. (2025, September 16). Legal analysis of the conduct of Israel in Gaza pursuant to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (A/HRC/60/CRP.3). UN Human Rights Council. access at: <https://www.un.org/unispal/document/commission-of-inquiry-report-genocide-in-gaza-a-hrc-60-crp-3/>
19. International Court of Justice. (1949). Corfu Channel case (United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland v. People's Republic of Albania), Judgment of April 9th, 1949: Merits. I.C.J. Reports 1949.
20. International Court of Justice. (1951). Reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide: Advisory Opinion, I.C.J. Reports 1951.
21. International Court of Justice. (1966). South West Africa, Second Phase, Judgment, I.C.J. Reports 1966.
22. International Court of Justice. (1996). Legality of the threat or use of nuclear weapons: Advisory opinion. I.C.J. Reports 1996.
23. International Court of Justice. (2004). Legal consequences of the construction of a wall in the Occupied Palestinian Territory: Advisory opinion. ICJ Reports 2004.
24. International Court of Justice. (2007). Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Bosnia and Herzegovina v. Serbia and Montenegro), Judgment, I.C.J. Reports 2007.
25. International Court of Justice. (2024). Legal consequences arising from the policies and practices of Israel in the Occupied Palestinian Territory, including East Jerusalem: Advisory opinion. International Court of Justice.
26. International Court of Justice. (2025). Obligations of Israel in relation to the presence and activities of the United Nations, other international organizations and third States in and in relation to the Occupied Palestinian Territory: Advisory opinion, 22 October 2025.
27. International Criminal Court. (2024, November 21). International Criminal Court issues arrest warrants: Pre-Trial Chamber I rejects Israel's challenges to jurisdiction and issues warrants of arrest for Benjamin Netanyahu and Yoav Gallant (Non-UN Document). United Nations Information System on the

- Question of Palestine. <https://www.un.org/unispal/document/icc-arrest-warrant-netanyahu-21nov24>.
28. International Law Commission. (2006). Fragmentation of international law: Difficulties arising from the diversification and expansion of international law: Report of the Study Group of the International Law Commission (A/CN.4/L.682 and Corr.1). https://legal.un.org/ilc/documentation/english/a_cn4_l682.pdf
 29. International Law Commission. (2001a). Draft articles on responsibility of States for internationally wrongful acts. United Nations. ,available at: <https://www.refworld.org/docid/3ddb8f804.html>.
 30. International Law Commission. (2001b). Yearbook of the International Law Commission 2001 (Vol. II, Part Two). United Nations.
 31. International Law Commission, Draft conclusions on identification and legal consequences of peremptory norms of general international law (jus cogens), (2022a) .
 32. International Law Commission, Draft conclusions on identification and legal consequences of peremptory norms of general international law (jus cogens) with commentaries (2022b)
 33. Katselli, E. (2005). Countermeasures, the non-injured state and the idea of international community (Doctoral Dissertation, Durham University). Available at Durham E-Theses Online: <http://etheses.dur.ac.uk/2874/>
 34. Morsli, M. (2025). Aggravated international liability for the crime of normalization. *Zaouli, *2*(11)*, 724-768.
 35. Muasher, M. (2021). Normalization of Arab countries with Israel: Regional geopolitical aspects of the agreements. *IEMed: Mediterranean Yearbook*, 2021(2021), 58-61. <https://www.iemed.org/publication/normalization-of-arab-countries-with-israel-regional-geopolitical-aspects-of-the-agreements/>
 36. O'Connell, M. E. (2012). Jus cogens: International law's higher ethical norms. In D. E. Childress III (Ed.), *The role of ethics in international law* (pp. 78-98). Cambridge University Press.
 37. Pellet, A. (2006). "Comments in response to Christine Chinkin and in defense of jus cogens as the best bastion against the excesses of fragmentation". In *Finnish Yearbook of International Law* (Vol. 17, pp. 83-90) .
 38. Picone, P. (2011). The Distinction between Jus Cogens and Obligations Erga Omnes. In E. Cannizzaro (Ed.), *The Law of Treaties Beyond the Vienna Convention*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199588916.003.0024>
 39. South Africa. (2023, December 29). Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide in the Gaza Strip (South Africa v. Israel) [Application instituting proceedings]. International Court of Justice. <https://www.icj-cij.org/case/192>
 40. Schneider, T. (2026). Israel surpassed UK as 7th-largest global arms exporter, report shows. Retrieved from. The Times of Israel.

<https://www.timesofisrael.com/israel-surpassed-uk-as-7th-largest-global-arms-exporter-report-shows>.

41. Tladi, D. (2018, February 12). Third report on peremptory norms of general international law (jus cogens) (A/CN.4/714). United Nations, International Law Commission.
42. The Study Group of the International Law Commission, Report: Fragmentation of International Law: Difficulties Arising from the Diversification and Expansion of International Law, Fifty-eighth session, 13 April 2006.
43. United Nations. (2001). Charter of the United Nations and statute of the international court of justice. United Nations Department of Public Information.
44. United Nations General Assembly. (1970). Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States in accordance with the Charter of the United Nations (Resolution 2625 (XXV)). [https://undocs.org/A/RES/2625\(XXV\)](https://undocs.org/A/RES/2625(XXV)).
45. United Nations General Assembly (1976) The situation in the Middle East, Resolution 31/61, <https://docs.un.org/en/A/RES/31/61>.
46. United Nations General Assembly (1982) The situation in the occupied Arab territories, Resolution ES-9/1. <https://docs.un.org/en/A/RES/ES-9/1>.
47. United Nations General Assembly. (1950). Uniting for peace (Resolution 377 (V)). [https://undocs.org/A/RES/377\(V\)](https://undocs.org/A/RES/377(V))
48. United Nations Regional Information Centre for Western Europe. (2024, October 30). South Africa vs Israel: 14 other countries intend to join the ICJ case. <https://unric.org/en/south-africa-vs-israel-14-other-countries-intend-to-join-the-icj-case/>
49. Vienna Convention on the Law of Treaties, May 23, 1969, 1155 U.N.T.S. 331. https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/conventions/1_1_1969.pdf
50. Zeidan, A. (2026, March 7). Abraham Accords. Encyclopedia Britannica. Retrieved April 20, 2026, from <https://www.britannica.com/topic/Abraham-Accords>.